

ZT

W50

Midmār-i-Dānish.

(Becker Library)

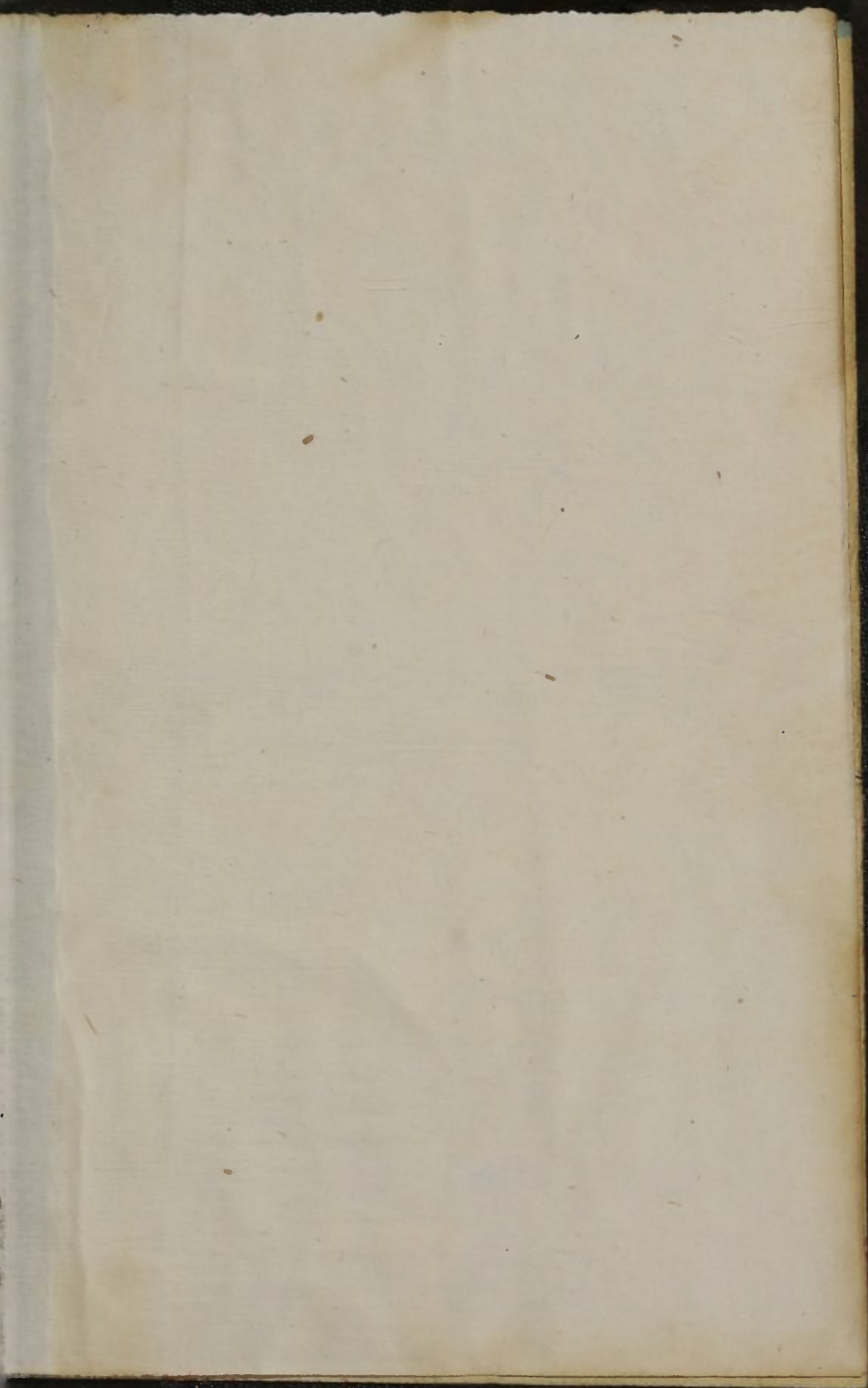
PRESENTED TO THE LIBRARY
BY
COL. CASEY A. WOOD, M.D., LL.D.

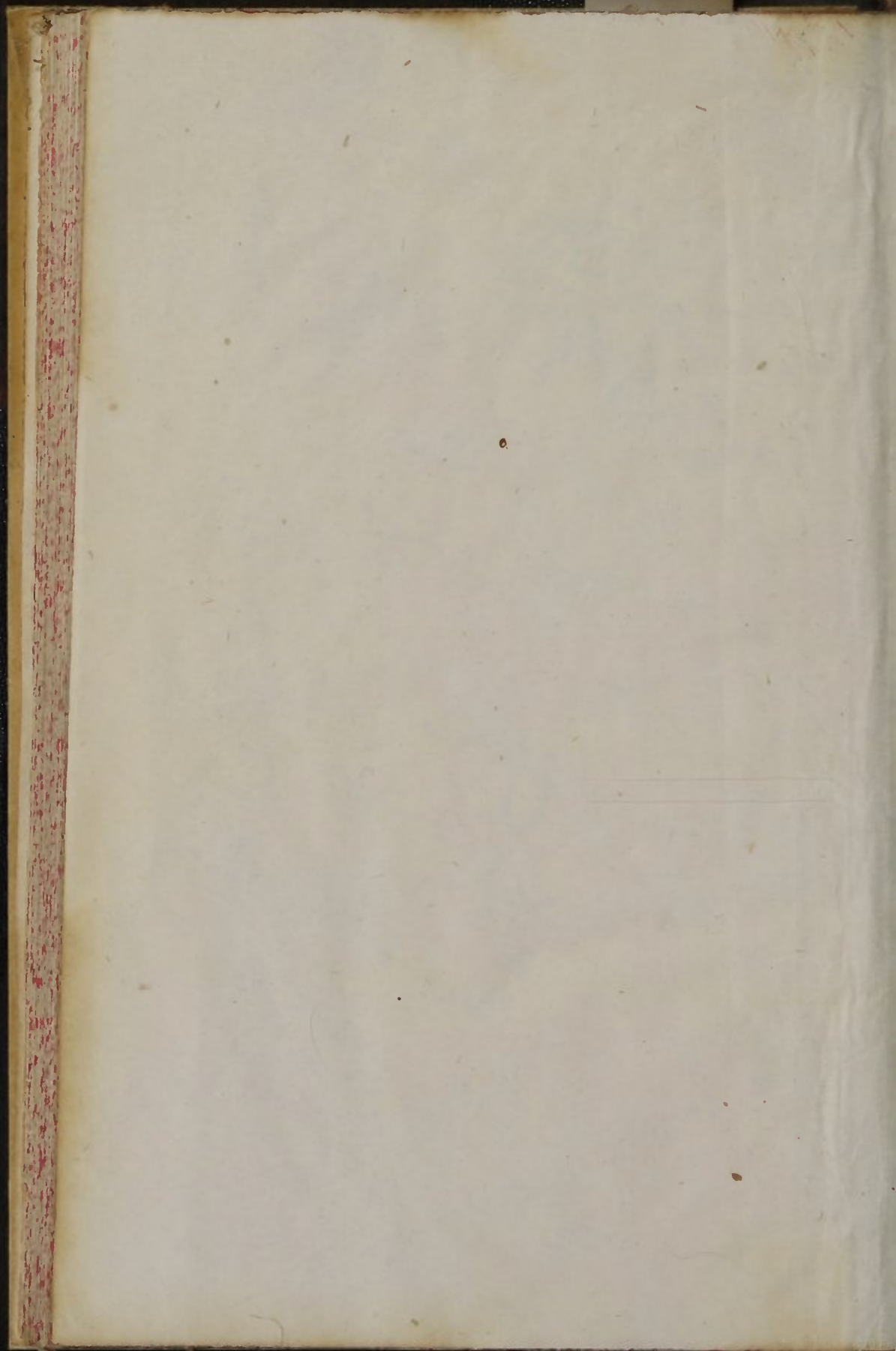
McGILL UNIVERSITY LIBRARY

ACC. NO.

REC'D

4116345





Lucena
17. XI. 26.
W. I.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

هذه كتاب...

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

از این کتاب

کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

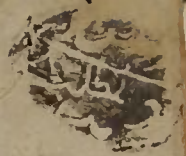
سپاس پشیمان خدایا و ندجهان را که ابلق لیل و نماز چید که
خیابان ازل و ابد در نورد و از ساحت غرقش نشین
نخاید و پیر خمیه پشت درین سپهر هر چند کرد عالم برید
در وادی معرفتش چون کرده نو آموز سر اسیمه و حیران
بیهوشات بیهوشات سمنند بادای اندیشه را چه بار که
بمعنا فی او قلم از قلمت رسید امکان جسته بسم الله الرحمن الرحيم
در عرصه و جوی جولان نماید و فارس جهان بیهای
فراست که محوس سلسله حاجت چکوه شرب کاغذ را

از

زای شهریار ملک صورت و معنی که برهنه‌های اختر سعادت
 اشطام طولی نمودند پر تو تسبیح بر قلوب و یو اطن
 می بکنند و تخم عدالت بر صفحه زمین افشانند از فرزند
 سبز آسمان سینه مقصود می درود و حلقه اطاعت شریعت
 غرابکوش جان کشید که در نگرش رود کار طوطی
 بندگی میکشد و سجده نیاز معبود بی نیاز غره نماید
 همت نموده سرفرازی بچرخ برین میرساند و تعب
 اسبق از گذشتگان و آیندگان ر بوده با ابواب خزان
 بر خسار خواهند گذران کشوده فروغ زهره و شتری به
 سعادت چنشن خورشید و مه رسیده نشاء عطار د
 پیرام صوت تکبیرش تا بام کیون کشید از هیبتش
 رنگ از روی رنگ و فرنگ پریده و از علوی که با
 صدای زنگ گرفته برق تیغش بسایه می نمود ^{زود}
 و نهال رخس از آب حیوة مخالف سیراب شده ^{عنی}

فکر

فلک فرسی اوج سعادت و اقبال: شاهینار بلند ^{بروز}
جابه و جلان: فارس مضار شهر یاری ^{و زوار} پیش سوار معرکه باج
فرمان فرمای بیطار بیج مسکون: عقد کتای بساط
سپر بر لوقلمون: فرخنده بخت خجسته منظر: فرخ طالع
بلند اختر: شیر کیر بزم دلیری: ثابت قدم عزیمت ^{بگری} جهاد
کره کشتی کارخانه عالم: قبله مقصود طوایف امم
بهین نتیجه التیام اتمات و ابان: مهین مرجع سلاطین
فرمان فرمان: کوه وقار آسمان زقار: مرکز مد اذ ثابت
وسایر: مرات چهره نیر اعظم: زبده از دواج هوا و آدم
حلقه کوش کوش قیصر و خاقان: وارث ملک کسری
سیمان: خلاصه سلاله سید البشر: راهنمای طریقه
شیرازی ^{شیرازی} عشر: بکانه درگاه سردی: مقرب بارگاه
ایرودی: مہبط فیوضات نامت نابی: مصدر آثار
طل ابی ^{یت} سپهر کرم خسر و دین و دولت:



فرزند چهره ملک و ملت . محیط سخا مرکز عدل و دانش
 بلند اختر مطلق آفرینش . ستاننده تاج خاقان و مقصد
 برازنده تخت و دیدیم دهنش . فرزند خیر صابر حقیر
 شه ملک و دین شاه عباس ثانی **بیت** که عالم
 در صفتش بر آواز دگشت . بهار جهان از رخسار تاز
 گشت . ز اقبال او چشم بد دور باد . ز عدلش جهان
 جمله مسور باد . نهال عمر ابد نیوشش . تا و ابلن **بیت**
 بر طلام عمرات رسیده . و غنچه کوس جهان گیری از انهم
 پایه نگیات گذر آید . با وجود جمعیت گذشته . پیوسته بقدا
 بمنزله قویم شرع انور میفرماید . و در مقام اختلاف نداهند
 از مرتبه تقلید فراتر گذشته . پیروی رای روشن **بیت**
 در عموم حقایق و معارف که معروض ضمیر اقدس است . **بیت**
 کاشش تدفین بمشرب عذب تحقیق میرساند . در جمع مساک
 و طاق که بنظر اکثر اثر رسیده . بسید خوش فلک فرسای **بیت**

X

بلند بیابان میرسانند - از آنجمله درینوقت که خیلی از بجه
 نژدان آهوتاک تیزکام - مجنون و شش لیلی خرام
 با نعام عساکر منصوره نام زد شده معروض نظر اشرف
 همایون میگشت - باین تقریب تا ملذذ غایب ضیاع
 که در عموم حیوانات و مخصوص آن پریشان زیبا جلوه
 چه مخفی و چه ظاهر است نموده فرمان قضا جرایان بنام بجه
 خوان و بستان فهم خسرو - نظام الدین احمد صادر شد
 که آنچه در باب اسب از آیات و احادیث - و خلاصه اقوال
 پیشوایان این فن و سایر آنچه از فرسناها و کتب معتبره
 سنجیده میزان قبول باشد شیرازة التیام بخش آن
 کمالی کران بهار ابرشته تخریشید و تحفه محفل فردوس
 شاد و دلگشا - سیواذ نامه معلی سرمنه دیده امیدگشته
 غنچه دل کل کل شکفت - و هزاران عقده از پیشانی خاطر
 کشده همیان همیان سجد و شارب ط شکر کز ادای

ک
 ک
 ک

بمعاذت تو فن الهی و سعادت تو چه پادشاهی را حله
خاتمہ تکاور مقصور گردید و این رساله شریفه بمضامینش
موسوم گشت و چون موضوع این فن از اسباب و الای
عمده جنگ و جهاد است چنانکه سمت جنود با تمام خمس
مقرر شده این نسخه نفیسه بر مقدمه و سه مرحله که بمنزله
قلب و جواجین و خاتمہ که بجای ساقه است شمال
امید که پس از نظر اربع علی شسته از کار فرخنده آثارش
نظرمورد دولت حضرت صاحب الزمان علیه صوف الصلوات
من الملک المنان چونند و دولت سعادت جاودانی
چون سلطنت و شوکت شادمانی روز بروز مژاید تمنا
کرد و مقدمه در ذکر آغاز آفرینش اسبب و باعث
و اول اسبی که میان عرب یافت شده بهر ضمیمه
پوشیده مستور نماید که اگر نه دایض حکمت ایردی کند
سهولت بر گردن صواب دواب افکندی بقدم تدبیر

این راه دشوار چگونه سر آمدی و این بار که ان چنان
بمنزل رسیدی هوشیار خردمند بجمال قدرت و نعمت
پی میبرد که آدمی زاد ضعیف نهاد در این حیوانات توانا
تسلط داده و اکثر انواع را از وحشت بجاگاه خود از پی معموره
انقیاد کشیده از نواید ایجادشان بر نوع بی مانند بشری
منت نهاد و خاک که در مقام پستان می فرماید که و الخیل
و البغال و الحییر لنزلن بها و زینته یعنی آفریده ام
اسبان و استران و الاغان را از برای آنکه سوار شوند
و زینت بوده باشد و شک نیست که این آیه کریمه و آلت
که در روزنامه علم ازلی که مجال سرکشی نیست چنین مقرر است
منافع وجود این حیوانات بان در این راه کرده و وجود
غایب و سواد می ترین ظاهر و عمد است مصرح و در
تعلیمی نسبید و سراور کاینات علیه السلام اصناف الصلوات
روایت شده که چون حضرت حق سبحانه و تعالی اراده آفرینش

ک

اسب نمود باد جنوب را خطاب نمود که منیجی اهرم از تو خلقی تیار فرستم
که آنرا موجب عزت و دوستان خود و دولت دشمنان و برکت
بندگان فرمان بردار گردانم پس با دست دعا می آفریدند
آن نموده حق سبحانه و تعالی قبضه ازان باد بر گرفت و ازان
قبضه اسبی آفرید و خطاب با سرب کرده فرمود ترا عربی آفرینم
و خیر و برکت در میوی کامل تو بستم تا روز دایم غنیمتها را
مجموع در پشت تو قرار دادم و تو با مگری را با تو پیوستم
هر جا بخواهی باشی او هر جان کردم دل خداوند ترا و جان
کرد دانیدم ترا که بی مال پرواز کنی پس تو حجت طلبیدن
هر چیز که بخواهی هر چیز شایسته خواهی بود و روزی باشد
که بر پشت تو ممکن سازم مردانی را که تسبیح گویند مرا
و تحمید کنند و تهلیل گویند و شما که میان تسبیح گویند
هر گاه ایشان تسبیح گویند و تهلیل گویند هر گاه ایشان
تهلیل گویند و تکبیر گویند هر گاه ایشان تکبیر گویند

و چون ملائکه صفت اسب را شنیدند و خلقت آنرا دیدند
 گفتند بار خدا یا فرشتگانیم و تسبیح میکنیم ترا و تحمید میکنیم
 پس چه چیز مثل این جهت ما آفریدی خدای تعالی جواب
 ایشان اسبی الملق آفرید که گردنهای آنها مثل گردن
 شتر بود و چون خدای تعالی اسب را بر زمین فرستاد
 و قدمهای او بر زمین قرار گرفت شیره کشید پس
 ندانستی آمد که مبارک باشی ای چهارپا که خوار میگردانم
 بسبب او از تو کافران را آسوده گشته میدارم گردنها
 ایشان را و پرمیبارم گوشه های ایشان را و می
 تهرسانم ذرات ایشان را و در کتاب من لا یخسر
اللعنة از منیع حقایق و دقائق امام جعفر الصادق علیه السلام
 مرویست که کانت الخیل و حوشانی بلاد العرب
 و صنع ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام علی ابی قیس
فنادیا یا الالهة الالهة من ابقی فرس الا

اعطی بقیاده و امکان من ناصیه یعنی اسبان

و خشی بودند در بلاد عرب و پهلوس را درت لفری برایشان

نمود پس بر اسم خلیل و اسمعیل و یح علیه السلام بر آنی که

کو بهیت در شرفی که معطر بر آیدند و آواز دادند که آگاه

گردید و رام شوید و بیاید پس مانند کسی مگر که او است

خود را و اگر داشت موی کامل خود را و مراد ازین دو عیال

تسلیم و فرمان برداریست و این حدیث در کانی نیز مذکور

و اندک تفاوتی در بعضی الفاظ دارد و از آن جمله کانی ای

جیل حیا آورده اند و آن نیز کو بهیت در حوالی نکه معطر

و در بعضی از فرسنا همان نظر رسیده که اسبان در مدعا

می بودند تا بهفت شرط با ایشان نکردند و سرون نیامدند

اول آنکه جنب وزن سوار شود و دوم باز نکتند تسیم از خور

باز بگیرند چهارم در جای پاکیزه بدارند پنجم فعل بر چهارم

و پاییز نکتند ششم موی بال دوم نبردند کوشش و پیشانی منور

7
وزنم و از بگفتند و در باب اول اسبی که میان عرب یات
مندی در کتاب احوال کاویه چنین مذکور است که طایفه
عربان عمان نزد حضرت سلیمان آمدند و مسئله ^{عربی}
از امور دینی خود پرسیدند بعد از آنکه جواب شنیدند
و کار ایشان ساخته شد و اراده بازگشتن نمودند
بخدمت آنحضرت آمدند معروض داشتند که بلاد بسیار
دور است و نوشته ماکم شده امر فرمائید ما را انقدر ^{به نوشته}
بدهند که بشهر خود رسانند پس حضرت سلیمان ^{از}
اسبان ایلی خود بایشان داده فرمود این نوشته ^{است}
بهر منزل که فرود آید یکی از مردم خود را با این اسب ^{کنند}
بگیرند بدست او دهید و فرود آتش بسفر و زید و هنوز ^{جمع}
نگریده خواهی بود که آن مرد جهت شما شکاری آورد پس آن
قیمت به منزل که فرود می آید بفرموده عمل نمایند ^{چون}
مگر تجربه کردند و عقداً جایز بقول حضرت آورده اند

اسب را از دال اکبر نامیدند یعنی توش سوار روان اول

اسبی است که میان عرب پیدا شد و باقی اسبان

از آن بهر سیدند **مرحله اول** در ذکر محمد و ذوالیم

و سایر آنچه تعلق بشناختن اسب دارد و این مرحله بر

باب شملت **باب اول** در ذکر آیات و احادیث

که دلالت بر محاسن اسب میکند **قال الله**

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ

الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ

یعنی آماده سازید از برای کافران آنچه توانید از آلات

جنگ که لشکر بدان قوت و توانائی یابد و اسبان

بسته که ترسانند بسبب آن دشمنان خدا و دشمنان خود را

و مراد کفار است **وَأَخْرَجْنَا مِنْ دُونِهِمْ**

تَعْلَمُونَهُمْ اللَّهُ يَعْلَمُ غُورَهُمْ و نیز ترسانند طایفه دیگر

از دشمنان را که شما ایشان را نمیدانید و خدا میداند

و مراد منافقین است که دشمنی در لباس دوستی میکنند و
در بعضی روایات آمده که شخصی نزد حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله شجایت کرد که سناک در خانه
من می اندازند بی آنکه کسی دیده شود آنحضرت فرمود
 این سخن بگنیت در خانه خود به بند بعد از آن این آیه
 شریفه تلاوت نمود و مراد از کافراتی که شما نمیدانید
 و خدا میداند فرقه از جنیان اند پس آنرا بفرموده عمل
و سناک از جن بر طرف شد و ما تنفقوا من
من شیء فی سبیل الله یوف الیکم لا
تظلمون و هر چیز در راه خدا بدهید خواه نیت
 از صلوة و خواه نفقه استب تمام میرسد بشما و مظلوم خواهد
 شد و در کتاب من لا یحضر الفقیه رسید و سرور
 کانیات علیه و آله افضل الصلوات در تفسیر آیه
الذین ینفقون أموالهم باللیل والنهار

سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا

خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آنانی که میدهند

مال خود را بشو و روز پنهان و آشکار پس ایشان راست نزد

پروردگارشان و هیچکانه ترسی نیست ایشان را و ایشان

اند و تنگ نمیشوند چنین وارد شده که تُرِكَتْ فِي النِّقَّةِ

عَلَى الْخَيْلِ یعنی این آیه تشریف در باب نفقه دادن باسب نازل

شده و این تفسیر اگر چه بحسب ظاهر منافات دارد با آنچه شیعیان

و سنن نیز از آن حضرت روایت کرده اند که این آیه در شان

حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوٰه والسلام نازل شده در وقتی

که مالک چهار درهم بود یکی را روز و یکی را شب و یکی را محض یکی را

آشکار و صدق نمود اما از منافات چنین کرده اند که در حواله

اصولی مقرر شده که هر گاه آیه قرآنی یا حدیثی در مقامی وارد شود

شود هر چه از آن مقوله باشد در آن حکم شریک نخواهند بود

و تنگ نیست که این آیه اولاد باره حضرت امیر المؤمنین

وارد شده و هر مومنی که اسبی قصد ثواب داشته باشد
 و زور و شتاب نپیمان و هویدا نفقه بآن اسب دهد در حکم
این آیه شریفه شریک خواهد بود و در بعضی از روایات نیز بظن
 که حق سبحانه و تعالی بعد از آنکه آدم را آفرید و تعلیم اسماء نمود
 یعنی حقیقت هر چیزی را با او فرمایند فرمود در مخلوقات من چیزی
 را اختیار کن حضرت آدم سب را اختیار کرد و حق تعالی فرمود
 اختیار کردی غرت خود را و غرت فرزندان خود را اما دام
 باقی باشند بر روی زمین در کافی از گوهر کرمی مدد مفا
امام محمد باقر علیه السلام مرویت که الخیر کله مقصود
فی النواصي الخیل الی یوم القیمة یعنی انواع مجموع
 استغفار در موی کاکل اسب بسته است تا روز قیامت
 بدین جهت که خیر و برکت در هر چیزی از رویت یا ذنبی
 یعنی باعث اجر و ثواب است حضرت اعراب یا ذنبی یعنی موجب
 التماس درین عالم و قسم آخر برود و وجه میتواند بود نخت

بالذات که منفعت خدا از آن چیز نباشد مانند خوردن و پوشیدن
نسبت با کول و ملیوس و ادراک و حماس نسبت بدارک
و محسوس دویم بالعرض چون ارباب تجارت نسبت بر ارباب
امال و محصول تولدات نسبت با رضین و مویشی و بر یک
ازین دو برد و کوزه حیثیت بد چه شفاعت باستلزم افقای
آن ضیاع است یا با بقای آن نیز برابر است و هیچ شبهه
نیست که جمیع اقسام انتفاعات از اسب متمشی پیشود از حیث
که در قسم اول وسیله جهاد که عمده عبادات است میگرد
و همچنین زیارت مشاهد مشرفه و برادران مومن باسانی
صورت می پذیرد و در سایر اقسام عموم التذات حاصل
میشود چون خوردن گوشت و پوشیدن پوست و ملا حظ
صورت و جمال و سرعت حرکت و اشتغال و تظنن و شمشیر
در معارک و خلاصی از محارفات و هلاکت و مورد خرد و در
ساختن و کره و نتاج گرفتن و از کثرت منافع و خیرات

10

اطلاق لفظ خیر بر اسب در کلام عرب شایع و متعارف است
 در قرآن مجید در قصه فوت نماز حضرت سلیمان علی نبیا و
 بدین لفظ مذکور است ایجا که میفرماید لَعْنَةُ الْعَبْدِ
اِنَّهُ اَوْ اَبٍ یعنی بنده خوبی بود سلیمان بدستی که او را
 کننده بود بسوی پروردگار خود اذ عرض علیه یا
لَعْنَتِي از پنجه که معروض شد بر او در وقت عصر که کلام
 نماز بود در دین او وَالصَّافَاتِ الْجِيَادِ اسبان
 خوب که در ایستادن دو دست و یک پا بر زمین قرار میدهند
 و از پای دیگری گوشه سُم بر زمین میکشند و در حد
 آمده که حضرت سلیمان مشغول ملاحظه اسبان شده
 تا وقت نماز گذشت و آفتاب غروب کرد فَقَالَ
اِنِّي اَخْبِتُ حَسْبِيَ الْخَيْرُ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى
تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ پس گفت بدستی که من بگریزم
 دوستی خیر از ذکر پروردگار خود تا آفتاب در حجاب

منزب مخفی شده و مراد از دوستی خیر محبت است باز آنکه سبب
اشتغال آنها از نماز غافل نشد بعد از آن استعدا از ملائکه
مموده گفت مراد وها علی یعنی باز کرد استعدا قیام را
برین فطریق مسحا بالسوق والاعناق شروع
کرد در مسح کردن بساقها و گردنها و هم آنحضرت و هم
یاران او که باین تقریب نمازشان فوت شده بود
و این مسح کردن بجای وضو سخت بود در دین ایشان
و لفظ سوق و اعناق که بصیغه جمع وارد شده باعتبار
آن جماعت است اینست تفسیر آیه چنانکه از آنم مخصوص صلوات
السد علیهم اجمعین وارد شده ممکن است که مراد از لفظ کلکله
در حدیث مذکور جهاد با دشمنان دین باشد اینهاست
در جمیع عبادات مقدم است و چون در جهاد هیچ چیز
مانند سبب باعث توانائی و ایمنی از دشمن نمیکرد
پس همانا کل جهات منحصر است در آن و از اینجهت در

11
پیاده ز یکسهم میدهند و سوار را دو سهم بایه سهم نیاختگا
نذ اهب فقتادین ~~سکه~~ و اگر شخصی واسب داشته
بجته اربک ج ا حصیه میگیرد و احتمال دیگر درین مقام
آنست که چون اسب موصوفت بمیمنت چنانکه از
روایات دیگر ستفاد میشود و معنی میمنت آنست که
در بهر ماده مستلزم نوعی از منفعت باشد پس مجموع خیرات
لازم آن خواهد بود و اندک علم و در کتاب مذکور از آن حضرت
منقول است که تسعة اعشار الرزق مع
صاحب الدابة یعنی روزی عالم از ده حصه سهم
ازین مخصوص صاحبان چهار پایانست و نیز از آن حضرت
روایت کرده که خطاب بیکی از اصحاب فرمود اشتر
دابة فان منفعته بالک و رزقها علی الله
یعنی خریداری کن چهار پایی بدستی که نفع آن از تو خواهد
بود و روزی آن بر خدای تعالی است و باز از آن حضرت نقل کرده

که من سعادت المؤمن دایه تیر کهما فی حوائج
و یقضى علیها حقوق اخوانه یعنی از جمله سعادت های
آنست که چهار پائی داشته باشد که سوار شود و او را در کار
خود و بر آوردن حقوق برادران ایمانی خود در امر او
آبنت که در بیماری و آمدن از سفر و سایر مواضع
مقرر بدین ایشان رود و در کتاب کافی هم
از حضرت روایت شده که من اشتیاق دایه
کان که ظهرها و علی الله مرزقها یعنی هر
خریداری کند چهار پائی را پشت آن از برای او خواهد
بود و روزی آن بر خدای است و در کافی و نه
مذکور است و در کتاب من لایحصر العقیده از حضرت
مذکور است که خطاب به شیعیان فرموده
اتخذوا الدایه فانها رین و یقضى علیها
الحوائج و مرزقها علی الله جل ذکره یعنی بگردانید

12 و پدید آید چهار پامین بدستی که آن زینتی است
و کارها بسبب آن ساخته میشود و روزی آن
بزرگ دست بزرگ باد نام او و در کتاب من لا
یحضر الفقیه از حضرت امام رضا علیه السلام و التنا
مرویت که من ربط فرسنا عیقا محبة ^{عزیز}
عند فی کل یوم ثلاث سیات و کتب
له احدى عشر حسنة و من ارتبط
بجینا محبت عنه فی کل یوم سیاتان
و کتبت له تسع حسنات و من ارتبط
بیر و نایرید به جمالا او قضا حاجت
او دفع عدو و محبت عنه فی کل یوم سیة
واحدة و کتب له سیة حسنة **هـ**
یعنی هر کس به بندد اسب نجیبی که پیر و مادرش
بانتز محو کرده میشود هر روز از نامه اعمال او سه بد

و نوشته میشود بجهت او یا زده خوبی و هر کس به بند
اسب همچین یعنی آنچه پدرش عربی و مادرش یا یونانی
محو میشود هر روز از او دیدی و نوشته میشود بر
او نه خوبی و هر کس به بند یا یونانی بقصد زینت یا
قصای حاجت یا دفع دشمن محو میشود هر روز از او
یک دیدی و نوشته شود شش خوبی و این حد
تمه دارد که شملت بر میان بعضی علامات خوب
که در اسب می باشد با بعضی احادیث دیگر که مناسبت
در جای خود مذکور میشود ان شاء الله تعالی

باب دوم در شناختن سال اسب از دندان
بدا که اسب نجیب را از روز پنجم تولد تا نهم شروع
بر آنگدن دندان میشود شش زیر و شش بالا برمی آید
چهار از آنجمله که در میان واقع است دو از پایین و دو
از بالا در لغت عربی آنها را شنا یا کوبند و چهار دیگر را

و اسطبات و چهار دیگر که بر اطراف است رباعیات و در
 سال مجموع دندانهای کوچک و نرم و سفید می باشد
 و برنگ صدف و در سال دویم بایل بزودی شوند
 و در او اسط سال سیوم شروع در افتادن ثنایا
 بشود و در آن همین سال بجای آنها دندانهای بزرگ
 بر آید و در سال چهارم همین عنوان و اسطبات
 افتاده عوض بر آید و در سال دیگر رباعیات در آن
 سال چشم تمام دندانهای بزرگ و از ده کانه افتاد
 عوض آنها دندانهای بزرگ بایل بزودی بر آید
 و تا این مرتبه بسبب کثرت و تواتر تجربه دلالت
 علامات معلوم شده است اما مراتب بعد از این در
 بعضی از کتب این فن چنین مفهوم میشود که چون
 شش ساله شود و سرهای دندانهای سیاه شود
 و در سال بعثم سیاهی ثنایا برنگ عسلی تبدیل

سازمان

کرد و در هشت سالگی واسطیات بدان رنگ شود
و در نه سالگی رباعیات و چون ده ساله شود
انگبین از ثنا یا متغیر شده کم رنگ شوند و در سال
پانزدهم رباعیات و در سال سیزدهم همچنان با
و چون چاروسا سه شود و دندان بالا از رعایت
سفی شود و در پانزدهم مجموع رباعیات سفید
و در شانزدهم و هفدهم واسطیات و ثنا نانه مرتب
رنگ گردیده در هجدهم سالگی تمام دندانها سفید
و در سال نوزدهم ثنا یا مثل رنگ خاکستری مانند
و در سال دهم مجموع دندانها کستری شوند و در
سه سالگی تا بیست و پنج سالگی تیرگی دندانها
باین ترتیب که اول از ثنا یا دهن رباعیات
رسد و سه سال دیگر کچی و بستی در دندانها
آید همان ترتیب و سه سال دیگر جنبش و حرکت کند

باز ايمان ترتيب و درسي و دوسا لكي مجموع دندانها

14

بيغند و از علف خوردن باز ماند و نادر جي باشد
 كه اسب باين سن رسد و در باب اين علالات
 اختلاف بسياري در نسخها بنظر رسيد آنچه با عماد
 نزد بگيرد بود نوشت ته شد و ظاهر ادرين معني اسبها
 نيز مختلف مي باشند و در اكثر موارد است حكم جرم
 نمي توان كرد و اسب را دندان پير بين دوازده
 دندان مي باشد چهار اذ آنچه كه في بعض اوقات ملازست
 قوارح و تيمه را اخراس كوييد و آن احوال را ملبسوط منيت
 از پنجه ننگور نشد و غايت قوت و كمال اسب در سال دوازدهم
 است و چون اذان مرتبه گذشت شروع در تنزل ميكند و بن
 مشور ايلت كه اگر اسب را خصي كنند در هر سال با ش ايمان
 نشانها مي ماند و دندانهايش حيداني متغير نميشود
باب سيم در ذكر رنگها چهره پر و ازان حقايق گوناگون

چنین تصویر کرده اند که الوان از دو طرف می باشد یکی سیاه
محصص که از آن تیره تر است و دیگری سفیدی سخت که هیچ
شاید از رنگی دیگر داشته باشد و میان این دو طرف
رنگها بسیط و مرکب غیر مظهر مقصود است که بعضی از آنها در
بعضی لغات مسمی با سمی شده اند مانند بنفش و سبز و بعضی را
چون نامی معلوم نیست هنگام تقریر بجزئی که شبیه است
نسبت میدهند چون عسلی و جوزی و برغم محرران هر دو
اصل رنگها در اسب سپید و سیاه و سرخ و زرد و کبود
و خاکسری و سفید و بانی و اینها با آنها باز میگردند یا از آنها
مرکب می باشد چنانکه از ملاحظه تفصیل آن معلوم میشود و آری
که عرب آنرا اودهم میگوید آنچه در حال تیرگی و همچنان که
فیل و کاه میشن باشد خوب میدهند مگر بعضی را که سرخ و سبز
داشته باشد که در آن صورت دیوانه و کلدان و کوشش خواهد
بود و آنچه در حوالی سوران منی سرخی داشته باشد و شکرش

زانند که عرب آنرا احوی گویند نیز خوب میدانند و از رنگها و سرخ
 آنچه مایل بسیاهی و یال و دم آن سیاه باشد آنرا کمیت
 گویند از همه رنگها بهتر است و در کما و سرما و کربین پیشه
 و کس و زنبور و کیک و کرسنگی و تشنگی و مرض و سختی از همه ^{صورت}
 حی باشد و آن خرد قسم است بعضی سیاهی مایل و بعضی سرخی بعضی
 صاف و بعضی تیره و ضابطه در جمیع اقسام است که هرگاه یال
 و دم آن سیاه باشد کمیت گویند اگر سرخ و کین یا مایل غنچه
 باشد بهتر و بهترین رنگها اشقر است که بکل از منی مایل باشد
 و بسیار اشقر تند و دوده میباشند اما هم و کمر این سبب است
 باشد و صبر بر کرسنگی و تشنگی داشته باشد آنچه از کمیت و اشقر
 کم رنگ تر باشد مثل سرخی کلی که کلاب از و گیرند اگر سرخ سیاه پایه
 را بخت دیگرند داشته باشد خوب است و از رنگهای زرد که سمند گویند
 آنچه بر زده تخم مرغ ماند و کلها از اصل بدن بقدر در هم کم رنگ
 زرد داشته باشد و آنچه بر نک صندلی و زانو و سُم و یال و دم سیاه

باشند و بر پشت از یال تا دم خطی سیاه کشیده باشد بسیار
خوبست و سبی که سبز و سیاه خشک و کبود نیز گویند و رنگ او
فی الحقیقه مرکب از سیاهی و سفید است یعنی بعضی از بارهای موی
سیاه و بعضی سفید است خوب میدانند خصوص بعضی که کلرهای
مایل بسرخ بقدر در هم داشته باشد و کبود و خاستری که بر
تار موی او خاستر گوشت بدست و این قسم است که از جمله
اصول حمیه الوان شمرده شد و از اسباب سفید که امتهن گویند
بعضی که در بدن و پشت فی مذهب و پیا و چشمها و دم و پال و دم آن سیاه
باشد بسیار خوبست و مبارکست و اگر دست و پا و سیم آن
سفید باشد ضعیف است می باشد و از رنگها آنچه ابرش باشد
یعنی نقطه های کوچک مخالف رنگ اصل بدن داشته باشد و این
خوب نیست و همچنین بدتر یعنی آنچه جای نقطه های کوچک و نقطه های
بزرگ باشد و ملمع یعنی آنچه جای نقطه ها بزرگ باشد مثل
پلنگ بدست و همچنین ابلق و چنین متهنوار است که اسب نجیب

دسته

کفلی یکسان بمرتبه که همچک از دیگری بر آناه تر باشد
 و استخوان دم کو آناه در راست و موی او بلند باید و مکره است
 که دم بکطرف میل دارد و علت این عادت هم ماست
 و همچنین مکره است که دم از کفلی سر پرن آمده تر باشد
 و این در اصل خلقت می باشد و زیر کردن آنجا که سینه
 که در پهن و اصل سینه پهن رگش ده و پر باید و در گوشت
 پاره که از دو طرف سینه بر می آید هر چند سر پرن آمده تر باشد
 بهتر است و بر آید کی هر دو یکسان باید و استخوانهای مرد
 همیشه قوی و بیکدیگر پیوسته و شکم گشاده و کشیده باید
 و در حصیه مثل کبک بکیر باشند و بسیار بزرگ و آویخته نباشد
 و اگر یکی بزرگتر از دیگری باید در اصل یک حصیه داشته باشد
 معیوب خواهد بود و ذکر بلند نیز ناخوش است و مکره
 و استخوان ساعد که باین از بار دست و ذراع نیز گویند
 قوی و بلند و بی گوشت چون ذراع سگ مازی باید باشد

بچه

بچه

که میان استخوان زراع است کوتاه و استخوان ساق پای نیز
کوتاه و بی گوشت و باریکی میانش بلند و همچنین استخوان
بالای ساق بلند باید و چنین گویند که وسط ساق پای از
ملاحظه کنند باریک باشد و از پهلو به پشت پس نباید
و اگر از عقب نظر کنند متوسط باید و زانو و در بزرگی
و کوچکی یکسان و موی است ساق سیاه و نرم خورد
کان دست و پا که آنرا غریبان اسع و ترکان بخادون
گویند قوی و کوتاه باید دست نباشد چنانکه سم گاوین
راست و گاهی بجا نباشد مایل شود و این عیب در پا
پیش از دست می باشد و همچنین باید راست بر سم نباشد
بلکه بقدر خمیدگی داشته باشد و این راستی در پا چندان
عیب نیست و سم پس و سیاه و میان تهی باید و سرش
در طرف راست یا چپ مایل نباشد و اگر پیش سم بلند
و عقبش سبک باشد مذموم است و از او شیردان

نور

عضو است که گفته بهترین سیان آنست که سه عضوش دراز
 و سه کوتاه و سه عریض و سه غلیظ و سه وسیع و سه صافی و سه
 سیاه باشد اما سه عضو دراز گوش و کردن و رانها
 و سه عضو کوتاه استخوان و گردگان و پشت است و سه عضو
 پس پیشانی و گردن و سینه و سه عضو غلیظ موی کاکل و عصب
 دست و پای و رانهاست و سه عضو وسیع سوراخ بینی و
 کردن و سگت و سه عضو صافی موی بال و پوست کف و اهل
 چشم است و سه عضو سیاه چشم و لب و سم است **یازدهم**
در اتمام آنچه منقول است باندام و ذکر عملات حاجت بندی
 هر کوزه است قابلیت تربیت دارد مگر آنچه از چشم بیرون
 باشد و آن در نشانه است در دست بر بازو و از طرف
 کف و در آن مانند چرمی که آتش زده باشد سخت و لخم کشید
 و در کتب این فن چنین مفهوم میشود که این نشانهها از چشم
 و بینی است از آنچه که کرده وقتی که در شکم مادر است سر خود را

کینه

در زیر شکم خود میدارد چنانکه چشمها در میان دستها و پهلوان
در میان پاها واقع میشود و بدین سبب این نشانهها هم
پس اگر این علامتها که مذکور شد نیابت بملوک میشود که در شکم مادر
بر حالت طبیعی نبوده و قابل تربیت نیست اما در کتاب من لا
یحضر الفقیه از عماد بن عیسی منقولست که گفت از منشی حرمین و در وقت
انام حضرت الصادق علیه السلام پرسیدم که چه میان دودست
چهار پایان دوشانه می باشد شکل داغ آنحضرت فرمودند این منشی
سوزاخ منی است و قوی که در شکم مادر روده و این حدیث تکلیف
مخبر سابق و بنظر عقل دور میسنداید که هرگاه چشمها در میان دودست
باشد یعنی میان پاها رسد و بالجمله علت حدوث این امر چه
باشد از دلایل نجاست است و بسی که خالی از این نشانهها باشد
معیوب و مذموم میباشد و چنین گفته اند که دو اشک که بر دو
زانوی دست است باینکه یکم موازنه باینکه کرد که اگر ای که موازنه
بند تر باشد از آنکه بالای زانوست آن است البته شده و دوزخ

خواهد بود و در باطن این یعنی آنچه بالای زانوست بلندتر از
 زیرین باید و این صورت اگر چه نادر و کم یاریت و خوشنمای^{بند}
 بلکه اگر عکس این باشد بنظر خوشتر آید اما از عمده علامات
 تنگی و درونگی شمرده اند و دیگر از علامات حجاب آنت
 که جنبه ای او از میان هر دو سوراخ بینی تا میان هر دو چشم^{مسای}
 باشد با استخوان بازو و استخوان بازو او بلند تر نباشد
 و اهل هند درین باب اهتمام تمام دارند و این را نشانه^{عمده}
 در خوبی میدانند دیگر از علامات آنکه بلندی کردن بینی از محل
 موی کامل تا سر دوش که آخر بایست مساوی باشد با مجموع^{بشت}
 و کف که اول آن سر دوش و آخرش محل فرورفتگی دم است
 و در صورت سوراخ بینی نیز مبالغه بسیار نمودند که در دوید^ن
 از هر یک نفس درون عارض شود و گاه باشد که این تمام^{ظلمت}
 خوش صورت را بدین عیب بینی شکافند و بدیهات کنند و در
 دیدن باند که دست را بلند کند چنانکه موضع کزشتن تنگ

نزدیک شود اما بشرطی که سر سهم نمقدار بلند نشود بلکه او بجز با
و حسن مشهور است که عبد الرحمن بن الحکم وقتی که حاکم کوفه بود
اسب را در معرض دو اندین آورد و این قیصر سدی را که در آن
شناختن مشهور و معروفست طلبید سوال کرد که این هزار اسب
که امام اسب بقت می کرد این قیصر اشارت بادیان خوشتر کرد
گفت این اسب بر همه پیشی میگیرد و اما بعد از لحظه خواهد بود
اسبان را در او اندیند همان مادیان از همه بگذشت و همان لحظه
بمرد از این قیصر پرسیدند که چه سبب حکم کردی که این مادیان
از همه تند تر است گفت دیدم که در رفتار یکتند از این میگرد
و دیگر را میگذاشت و مجموع دست و پای است و همچنین دست
و پای چپ را سرعت حرکت میداد و دست را بطرفی بر
میداشت که موضع گذاشتن است که نزدیک می شد و این همه
علامات جلدی و تنزی است پس پرسیدند که چون دستی
که خواهد مرد گفت سوراخ بینی او شکاف بود و در نفس کشیدن

عاجز نیست **باب هفتم در دایره و سایر علامات**

هر چیزی که در روی بهم رسد باعث بارش است آنرا دایره گویند
 و دایره در چهار موضع باقیق شوم و مذموم است اول در میان سینه
 دوم سردوش تا حوالی آن **سوم** دو طرف از چپ و راست آنجا که
 است دم خود را میزند یعنی **تیمی** گاه چهارم میان پیشانی و چنین گفته
 اند که اگر در میان پیشانی بگذارد با شد خوبست و اگر در دایره
 باشد بسیار بد است و دیگر دایره ای که در اسبی باشد
 بعضی مکروه نمیدانند و طایفه از متأخرین گفته اند که بر دوش
 که از طرف راست و چپ زیر گوش بر آمده باشد اگر دایره باشد
 بدست و بر بالای پیشانی زیر کاکل اگر دایره باشد بسیار
 خوبست و اگر بگذارد باشد با اصلا در آن موضع دایره باشد
 بدست و چنانست که **اسب** یک چشم بایی چشم باشد و اگر در عرض
 کردن دایره باشد **چنین** گفته اند که اگر با دوش نزدیک
 است مکروهست و اگر سینه یا سر نزدیک باشد مبارکت

دبر پیلو آنجا که پای سوار است دایره مکرر دست مخصوص جا
راست و بر دوزاخ از طرف پروان یا اندرون اگر دایره
باشد بعضی مکرر دهنده اند و اسب وقتی که بسته است
اگر سر را جانب است و چپ حرکت دهد اگر اوقات بد
میرانند و سعی که بر دو جانب کردن یا سینه چون در وقت
فروزنگی داشته باشد بسیار است و از اهل هند مقول است
که دایره زیر موی کاکل را خوب میدارند و همچنین اگر بر لب
بالا دو دایره باشد نزدیک بیکدیگر خوب میدارند و سعی
که بر روی سینه اصلا دایره نداشته باشد بد میدارند
و همچنین دایره زراعیه و دایره زیر گوش را بد میدارند
و اگر در زیر چشم یا در زیر زانوی دست و پای از طرف
اندرون یا بر لب زیرین دایره نگاشته مکرر میدارند و در آن
بلند که از لب بلند تر باشد یا آنکه در دندانها از سایر دندانها
بلند تر باشد و همچنین سعی ایچوده دست بر زمین زدن بد میدارند

و بعضی علامات دیگر کمال دارند و خوب میدانند و دعوی
 میکنند که اگر کسی اسپی متصف باین علامات داشته باشد
 هرگز بیمار نشود و پیر نمیکرد و دومی میرود و از بیمقوله سخن
 که اسب عاقل در گدازپ آن تا مل ندارد و کجاستی غریب در بیمقام
منقولت که طایفه از اهل بلند موسم آمد و شد کشتی در عدل
 بودن و شخصی اسپی در معرض فروخت داشت مردم هن که آن
 اسب را دیدند بر عبت تمام قیمت اعلا فریادند و شخصی ازین
 سوال کرد که چه خوبی دارد این اسب گفته هر کاد پادشاه
اسپی این علامات داشته باشد صد سال عمر میکند و هرگز
 پیر و غمناک و بیمار نمیشود و بعد از آن بجای بلند روا شده
 و پیش از رسیدن نزد پادشاه خود کس مجزوه آن فرستاد
 و از آن بگفت نیز حکام مکشتم شامل بر سفارش کتبید
 و دستکاری آن اسب میرسید تا بهنگامی که بهر خانه پادشاه
 رسیدند و او را خریدار کردند از غایت خرمی حشت نمودی

باخصار مجلس استقبال شاکت و چون بدر خانه رسید
با مجموع رفقا آن اسب را مسجد کردند پس منوجه ملاخط یکایک
یکایک از اعضایش شد و قتی که بعقب آمده کف را میدید
کدی بر سینه آن پادشاه دزد همان لحظه رشته حیات
که شیرازة التیام نفس و بدنش کشیده شد و چون فری
بسو کواری مبدل گشت و این معنی مثنیه است بر آنکه
بمحض کمان و توهم این مسم اعتقادات نباید داشت
و بیدلیل عقلی در حجتی شرعی فریفته سخن خود را مان
نباید شد. و فرخندای عالم را مسجد نباید کرد **باب**

اشتم در بیان تمام اسباب و خواص هر یک

باید آنکه بهترین تمام اسبیت که پیر و مادرش عربی اصل
باشند و سبب طایف عربی چندان با کله کله لغات
ندارند و از همه بهتر است جماعتی که در حوالی کوهستان
و زمین صلب نشین داشته باشند از چینه که درشت

دو پای کوه از آغاز تو لب بنک کلاه و زینهای سخت /
عادت میکند و مشق ریاضت میرساند و این قسم را
که عربی خالص باشد عتیق گویند و در دیدن از همه
اسبان پیش است و در درب جنگ و با تو که مخارج مخرب کهنار
مختلف باشند اطاعت و فرمان برداری پشته از همه
اسبان میبایند و شکل و حالش در نظر از همه خوشتر
خلوه کراست و در طلب هر کوزه خویش و کرکشان از هر
مکرده بسیار مراکب بگردش نرسند اما چون نازک
اندام می باشد و اکثر در صحرائی هموار و زینهای نرم
نشو و نما یافته بر زخمها و سینهها چندان صبر ندارد و در او
نیز خون زود از جای میدود و زود جگر میشود کلا
استان ترکی که عربی نزدی گویند چون در اصل
کوتاه خانه و کوتاه بسته و درشت استخوان اند در غایت
و تند سیخ و خم حرکت با سبب نازی نمیبرند اما تاب

ریاضت و صبر و رحمت بیشتر دارند چون مولد و منشأ و موطن
ایشان اکثر کوهستانها و زمینهای صلب است از آغاز تولد
دست و پایشان بسختی خو گرفته سم و استخوان ایشان کمال
صلابت میرانند و بعضی همین معنی را باعث آن میدانند
که ابلق در ترکی بسیار و در عربی کم است از تجربه که بعضی فداویا
در وقت از دواج اگر کوه و دشت و پشته و آب و سبزه این
قسم امور رنگارنگ در نظر دارند و نطفه نیز مالوان مختلف
صورت می پذیرد اگر همین رنگ او ان با صحای هموار
یکسان در نظر است نطفه جز به یک صورت نمی بندد
و گفته اند اگر کسی رعیت بتحصیل ابلق یا طبع محل کشته باشد
باید که در وقت از دواج جامه یا چیزی از کار رنگینها
که است و آن الفی باشد بطریق که خواهد نظایب
همدارد که این معنی در سبیل اختلاف الوان کرده میشود
و اسباب ترکی که اکثر رهور و بر سبیل مذرت بعضی تند



و در نوره میشوند چنانکه نقل کرده اند که یا بوی در و در شب
 و دیگر نور نود و هفتاد تا تحت کرده اما بیشتر کن و کابل
 می باشد و عرب مطلق مرکب کند خصوص یا بوی را کون میگوید
 و آنم کم شعور را با این است بار شپیه بیا بوم نموده کون میگویند
دو قسم است از اسباب آنست که پدرش عربی و مادرش کون
باشد و آنرا همچون قسم دیگر که عکس این ثابت یعنی پدر
کون و مادر عربی متصرف گویند و این دو قسم در بعضی صفات
بهر چهره شپیه و در بعضی مادرمانند و در ثواب داشتن همچنین
دو ن آمده چنانکه در باب اول ازین مرحله مذکور شد و در کتاب
کافی در این طیفور روایت شده که گفت سألنی ابو الحسن
علیه السلام ای شیء ترکب قلت حماراً فقال انبغذ
قلت بثلثه عشر دیناراً فقال ان هذا هوی سر
ان لیشترى حمار بثلثه عشر دیناراً و تبع بزدوا
قلت یا سیدی ان مؤنته الیزدویک اکثر من

أَكْثَرُ مَوْنَتَهُ الْحِمَارُ قَالَ فَقَالَ الَّذِي يَمُونُ الْحِمَارُ
هُوَ يَمُونُ الْبَزْدُونَ أَمَا نَعْلَمُ أَنَّ مَنْ أَرْتَبَطَ مَتَوَقِعًا
بِهِ أَمْرًا وَيَغِيظُ بِهِ عَدُوًّا وَنَا هُوَ مَسْنُوبُ الْبِنَاءِ
أَدَارَ اللَّهُ رِزْقَهُ وَشَرَحَ صَدْرَهُ وَبَلَّغَهُ أَمَلَهُ
وَكَانَ عَوْنًا عَلَى حَوَائِجِهِ هـ نَعْنِي بِرَبِّهِ

حضرت امام موسی کاظم علیہ السلام کہ برچہ سوار میشوی کفتم برالاع
فرمودند خریدہ کفتم بیزدہ و نیار و مراد از دنیا کفتمشان
شرعی طلای سکہ در دست فرمود این اسرافت کہ الاعمی
بیزدہ دنیا بخبری و یا بوی نگیری کفتم ای سید و سرور
من جبرج یا بپشترت از خرج الاعم نیز فرمود آنکہ
مؤنت جبرج الاعم را میدہد خرج یا بویہ نیز میدہد
مگر نہتہ کہ ہر کس چهار یا بی مجربہ دہد کہ از آن توقع اعانت
در معاملہ یعنی جہاد در کتاب امام زمان دہشتہ باشد
و خستہترین سبب از سبب آن دشمن مار او آنکس مسنوب با او

شیعین باشد هر آینه حق تعالی سپاسی میرساند روزی او را
 و کتوه میگرداند سینه و دل او را و میرساند باو آنچه
 میخواهد و بدو بیت از چهار پاچه برآمدن حاجات او و پند
 های هر شیوه که این طیفور قدرت بر ضرر یاری اسب داشته
 و مکره الکفرات او را بخردین یا بومامور نمی ساخت و تحصیل
 عشق اسفیر بود باب نهم در فرق میان مادیان
و فحل در بعضی اوصاف و ذکر مجمل از صفات و سیمه
 آنچه قبل ازین مذکور شد از شکل و اندام و علامات مشترک
 میان هر دو صفت کمر بلند می و کوتاهی کف خنچه ایجابی
 بآن و متوجه شد و همچنین کوتاهی کردن در مادیان هر چند کمتر
 آنقدر اعیب نیست که در اسب نر و میان دو دران مادیان
 هر چند کمتر است بهر امر چه اگر فراخ باشد پیش شست
 خواهد بود و دیگر بسیار خشن در مادیان عیب است و اسب
 اگر بسیار خوب بود در دروغان ناله کند پسندیده است و همچنین در

علف خوردن محل باید آهسته آهسته علف خورد و ساعت

بناعت سر داشته زمانی توقف کند بخلاف مادیان که باید

علف را بزودی تمام بخورد و توقف کند و ترجیح ازین دو است

بر دیگری از هر طرف سخنان گفته اند و در طرق عامه حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم ترغیب بر داشتن مادیان

روایت شده از پنجه که هم منفعت سواری حاصل میشود و هم

می آورد و یکی از سخنان عرب را نقل کرده اند که در جنگ

هرگز بر اسب سوار نمیشود از سبب آن نرسیدند گفت

محل نجیب در آستان و حرکت بول را محبوس میدارد و نگاه با

باین علت بترک بخلاف مادیان که هرگاه ضرر شود آب

می اندازد و باین سبب سستی نمی پذیرد و بعضی مطلقا محل را بهتر

میدانند از این جهت که توانا تر و صبور تر و مایه

و آنچه عتیق پیوسته و از قدما منقولست که در غارها و چو

وسایر مواضعی که خفا و پنهانی مطلب باشد مادیان خیرتر است لکن

شیر که گرمیکند بهتر است و در جنگ صف یا قلعه گرمی
 فحل مناسبست چه قوی تر و چه نه تر و تند تر می باشد
 و در مشقتها و جملها اسب بعضی از پنجه که صبر بر تحمل محنت و در
 پشت دارد و اکثر آن اسب مخصوص گاه بی اختلاف نافع
 میدارند که بعضی از آنها بمعالجه و تدبیر ذایل میشود و بعضی ^{قابل}
 علاج نیست و چون در شناختن اسب معرفت آن عیوب
 ضرورت محال از آن مذکور میشود و از جمله گرمی و کوری و ^{سنگین}
 باین طریق معلوم میشود که از آوازها و اشکال اسب متناظر
 نشود و اگر با دیدن را پسندش پهن نکند و از جمله عیوب نیز
 بدست که چوب باشد یعنی در داخل شدن آنها یا بر آمدن بر ^{جای}
 بلند دست چوب را پیش گذارد و این عیوب اکثر در اصل
 خلقه آنهاست و آنچه اکثر مآذات میشود اول حروری است
 که از همه بدتر است و آنچنان باشد که در یک موضع بایستد
 و در جایی بازماند و زنده حرکت نکند و دیگر ترسناکی که از اکثر

خبر ما بدتر است دیگر دندان گرفتن و کله زدن و گاه
باشد که چون سباع شود دیگر سرکشی خاکه دهند لجام
را بزدان گیرد و آنچه که نه باز نماند و گاه ظلماتی
ناخوش کند و سوار در مشرف بر افتادن گرداند و دیگر
اگر در وقت رفتن یاد و دیدن بجای جیب یا است
سپیل کند و گاه باشد بهر دو طرف رود بهیچ وجه درست
نرود و دیگری شمشیری آن منع کرد و نسبت از سوار و گاه
بیشتری نسبت مخفی حاضر باشد بسبب عداوتی و بعضی
اسبان رویت را مانع شوند و دیگر منع زمین یا جای کردن
و مضایقه در فعل بستن اما اگر اسبان بد فعل قوی بخت
سم می باشد و تاب ریاضت می آرند و دیگر عمار که
سکندری گویند از نشتی دست و پایا از کمالی و گاه علت
آن امر ارض سینه باشد و دیگر خفتن در آب باریک روان
دیگر بسیار افتادن دم بر اطراف و گاه باشد که آلودگی

ببول و سایر کثافتها این حرکت بسیار واقع شود و هر چه
 از عیوب مذکور علاج پذیر است معالجه آن در موضع مناسب
 مذکور خواهد شد. و بعضی احوالی از جمله عیوب شمرده اند اگر چه
 بدنامست اما اسباب احوال را مبارک میدانند و دل
 احوال بوده **مرحله ثانیه** در باب آداب تربیت
 و شرح صفاتی و ذکر سایر ممالک و آن نیز برین باب
 شملت **باب اول** در مستلحات از ذوالحج
 و تربیت کرده تا به حکام سواری و فعل ما دیان هر دو بحسب
 و خوش رنگی باید و اگر بحسب ^{باز} باشند بهتر است و نادر
 پیش از آنکه سال چهارم رسد فعل نماید بکنند از آن جهت
 که نوزدهم سال در سال چهارم قوی میگردد و پس اگر در آن
 سال آنجهستن باشد همه ما دیان ناقص میماند و بهم گره
 ضعیف و بی قوت خواهد بود باید که **اول** ما دیان را
 چند روز سواری کنی چنانکه اندک میلی بلا عری کسب

...
 ...

و بعد از آن فحل و مادیان را مگر بیکدیگر نمایند تا هفتکامی
که آثار رعیت از هر دو جانب ظاهر شود و بعد از آن
فحل مکفیته صبر باید کرد و بعد از هفته اگر رعیت باشد باز
بجایند و همچنان تا سه نوبت پس اگر در یکی از این نوبت
ببار بر گرفته باشد بعد از چهل روز متحکم شود و علامت
آنست که رعیت بگذرد و فحل را مانع نشود و علامت
دیگر آنکه سر پستانها سیاه میگردد و چنین گفته اند که
اگر اول جانب رست پستانها شروع در ورم سیاه
کند گره نر خواهد بود و الا ماده و از رومیان منقولست
در وقت اجتماع اگر با خوب بوزد گره ماده صورت می
بندد و نیز ایشان نقل شده که بهترین اوقات جهت
فحل فکندن چهار ماه کانون ملا است و شش ماه و اذ آن
و نیسانست که بجاوه دیگر و بعد از نوزده روز جلالی بانجام
میرسد و فارسیان را اعتقاد است که بهترین فصول

سازگار

از میت و در دم از اسما تا پست و اسم فخدا است
 که مجموع همه ماه و یکروز و آخرش دوازده روز قبل از نوزاد است
 و ظاهر این معنی نسبت بسردی و گرمی بلاد متفاوت
 می باشد و ضابطه آنست که ملاحظه حال کره نمایند که در وقت
 اعتدال هوا و اول دمیدن علف متولد شود و مدت
 حمل با تفاوتی کمتر از سه ماه می باشد. و در التران خلاف کرده
 اند و بعضی می یازده ماه و هشت روز گفته اند و جمعی یازده ماه
 یا زده روز و طایفه دوازده ماه تجویز کرده اند و کرده حسینه
ششم مانند قوی تر خواهد بود و باید که در آن مدت
 مایه بان را اندوخته و سواری بسیار نکند و به هیچ وجه زحمت
 آن فرمائند. و بعد از تولد بهتر است که یکسال سیر مالد و خورد
 و اگر بسبب آبستن شدن یا مانعی دیگر میسر نشود شیر حیوان
 دیگر پرورش دهند و بعضی شهر مانع می بیند پس اگر
 خواهند بزودی فرزند و قابل سواری شود و در ننگ

بدن و مویش صاف کرد و شیر کما و اگر غرض سبکی

بود و باکی باشد شیر کوفند و اگر قوت و سختی استخوان

دودنکا

مطلب باشد شیر شتر دهند و بعضی در همان حیدر زاول

بعلف عادت دهند و بعد از آنکه استخوان بقدری گرفت

و سخت شد جو میدهند از پنجه که قوت بیشتر دارد و استخوان

را بزودی قوی میگردانند و بدین سبب هر قدر جو تواند خورد

و اگر دیت دهند نصف آن باید داد و بهترین تربیت می گویند

آنست که در زمینهای محرق و سنگلاخ است که در شوار باشد

از عقاب مادر بدو نهند که رسم استخوانش بصلابت و سختی بر آید

و اگر متوسط الخلقه باشد یعنی بسیار قوی و ضعیف نباشد کمال

و نیم سواری نماید کرد و بعد از هجده ماه شروع در سواری کنند

چه اگر قبل از آن سواری کنند پیشتر دست و پا بدست و مزاج

ضعیف میگردد و اگر از آن مرتبه تا حیرت نند سر سخت و حردن

دوست و پانسیکن میشوید و بعضی گفته اند ماویان را از چهارده

ماه

مایلگی سوزر باید شد. و اگر زیاد ضعیف یا قوی باشد تقدیم
 و تاخیر جایز است **باب دوم در آداب سوار**
 اول که پس بر پشت کره گذازند هر چند تنزی و بدخونی کند نشسته
 است ازین جهت که علامت سختی و توانائیت اگر در اول وقت
 بدخونی باشد سست و کاهل خواهد بود. و اگر زیاد و سرکش کند
 چهار بر دست و پا و کمر در گردن با ننگند و اگر در زمین هموار
 میسر نشود میان آبی غمخس رده بچیدارد و کند بقصد سازند دو سه روز
 اول بی آنکه کسی سوار شود قدری راه بگردانند و هر روز مقدار
 افزایند. اینجا غمخس کوچک سبک صاحب و قوف سوار شود چه در
 او ابل اگر سوار سبکی بر نشیند دست و پا و پشتش سست
 شود و چندان ترقی کند. و باید که آهسته راند آنقدر که دشوار
 نباشد روز بروز قدری برصافت بفرزاید و بعضی روزها ستر آست
 فرماید و سوار شود و این امور بطریق ضعیف آهسته است
 و وقت که مختلف میشود و و عثمان را در دست باید گرفت که

بسیح طرف مایل نشود و زیاد هست نباید داشت و سخت

نباید کشید و باید که میل و اعتماد سوار بر ران در کاب پشت باشد

و خود را بر پشت اسب سبک دارد و بطن میل نکند ^{قنای} مگر در سوار

نکون و از هر چه کرده دم کند با هستگی نزدیک آن باید بر دو گاه

در شستی نیز باید کرد و از مواضع بلند و جامای وسیع مانده ^{ول}

و غیر آن نجایند و در اثنای رفتار باز مدارند که باعث حرول

میشود و در هر باب مدارا و حکمت باید کرد تا اینکافی رفتار

ایست که قنیت میان ترکان معروف قایم میشود و مستش

است که پانار ایجای است رسانند با کدزدند و هر چند بیشتر

گذراند بهتر است و چون درین رفتار چابک شود و گاهی ناید

و در دیدن تعلیمها باید داد که از است و چپ بگرد و ناید

اشاره بایستد بعد از آن که در تند شود و در ناید را بکند

کمال رسانیده باشد تعلیم پایه باید داد و آن مرتبه است از روی

نه بحد کمال و تند زیاده و نیز کرک دو باید اموخت و آن میان

افتار و دیدت و این دو قسم در مسافتها دور که قطع آن برود
 مطلب باشد ضرور میشود و از این جهت که در ایندن در آن مسافت
 باعث ملک ارب میکرد و بر رفتار هموار اندن فرصت وفا
 نمیکند دو قسمی دیگر که آنرا عربان طوطی و ترکان میوزت کونید اوش
 استر و یا پوست و در اسب عربی نادر می باشد مگر زحم بسیار
 بسیار میوزند و در مرتبه از رفتار که باید حفظ آن مرتبه نماید و چنگ
 باید بگری آمیخته زد و دیگر تعلیمها که در چنگ ضرور میشود
 باید کرد مانند کروشها و بستنها و ایستادنها در جای خود
 و آنست تعلیم چهارچرخ است عنان از آنست که بدین پوخته است
 و در کاب و چوب تعلیمی و تازمانه اما در اسپه عنان را درست باید ^{دانش}
 و گاهی بار کاب یا تعلیمی اندک اشاره باید کرد که بعدتری خبر دارد
 و قطره را نند باید کرد و اگر در کوش غلط کند با اشاره عنان
 آگاه گردند و در حلقه این دو اشاره زیادتر باید که پوخته کاب
 و تعلیمی قطره را بیفزاید و عنان هموار شود و در کربک دو بار ازین

مرحمت و تنبیر و در پویه و ماخیز چنان استیاج بعنان

و اکثر اوقات از همین شترها مقصود حاصل است اما در قسم نانی

گاه باشد که محتاج تبارز باینه شود و در بار داشتند عیانست

و استر را که اخلاق بد باشد بجاهای مختلف بر سر کند که بگری

از اینها بتعلیم بیشتر مؤثر شود و در آداب سواری آنست که در

وقت پاکه شدن بر کاب بگوید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا

وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اِنَّ هَدَانَا اللَّهُ سُبْحَانَ

الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَمُقْرَبِينَ لَهُ یعنی

می شویم ببددکاری نام خدا و هیچ بارگشتی از بدی و توانا

به یسای نیست مگر به سبب او سپاس کنستایش خدا را که راه

عمودن ما را باین سواری و نمودیم مگر باین مرتبه که خود را باین

اگر او ما را راه نمی نمود پاک و منزه است از هر چه نشاید

هم آنکسی که مسخر گردانید از برای ما این چهار پار او در جانی

که در وقت

که در وقت برابر او نبودیم و حریف او نمی شدیم در کتاب
تهذیب و کافی از سید و سرور کاییات علییه و آله افضل الصلوات
روایت شده که هر کس در وقت سواری این کلمات را
گوید محفوظ میماند او و چهار پای او تا هنگامی که فرود آید

باب سوم در اندک اختلاف ذممه آنچه قبل ازین از

صفات و اختلاف مذموم مذکور شد چون اکثر از ناشایستگی
و بیوقوفی سوار عادت می شود و چاره آنست که بهلایت
و درشتی در دفع آن سعی کنند که آن عادت را با کلیه
فراموش کنند اگر آن فریبی و توانائی زیاد باشد برایت
و سواری زایل گردد و بعضی از احرون گویند و در یکموضع
بایستند آهن با پایا گرم کنند بر سر یا ناف گذرانند که
بر سبب و گاه باشد که سگازی بر نفع کند و شیخ جلیل القدر
علی ابن طاووس علوی در کتاب الاحیاء نقل کرده که هر که این آیه
را بنویسد و بر گردن احرون بیاورد و بیزد و در گوش او بخواند نافع

بود او کوسیر و انا خلقنا لهم مما عملت

ایدینا لنعاصفهم لها ما لکون

و ذللتنا هاهم فمنها من کوبهه و منها یا کلو

و سرکشی و دندان کرفتن اگر به تربیت زایل نشود چاره

آن کندن دندان و حسی کردنست و بعضی از اسبان

سرکش را گفته اند که یکمهر پشت زیاده از دیگران دراز

که در دو ایندن آن مهره ندر آید و چندان میدود

که سوار را بیدارد و آن قسم قابل علاج نیست

و در شمشیری نیز لطایف تدبیرات تاثیر میکند همچنین

روایت شده که در شب معراج همگانی که صحبت

رسالت سباه صلی الله علیه و آله اراده سواری نمود

براق شمشیری کرد پس خبر عقل علم دست بر بالی او

گذاشته گفت شرم نداری از آنچه میکنی بخدا گویند

که سوار شد است بر تو سبزه از بندگان خدا

پیش از

پیش از محمد صغیر تر و کرامی تر نزد خدا پس عرق شدم
 بر جمیع اعضای براق ظاهر شد و قرار گرفت تا آنحضرت
 بر او سوار گشت و منع از فعل اگر علت آن ناشایستگی فعل
 بد باشد که از آغاز رسیده و در رسیدن به لطایف چاره که
 شوند و اگر سببش خشکی سُم باشد. دو سه روز یا بیشتر
 چوب کند که ترشیدن در شوازه باشد و شکن در زبانه
 از قدر ضرورت بگیرند و از جمله آداب فعل بستن آنکه اگر سُم
 است بیک طرف مایل باشد از آن طرف زیاد بگیرند و اگر جا
 دیگر کمتر و فعلی که اطرافش متفاوت باشد بهتر از جا که
 طرف قوی از فعل بجانبی که کم گرفته اند افتد و طرف نازک
 بجانبی که زیاد گرفته اند و گفته اند که چنانچه بوبت که پسند
 آن گنج زایل میشود و بعضی گمان مانع الزول می باشد
 یعنی هنگام فروز آمدن حرکت های ناخوش میکند و مانع فرود
 آمدن سوار باشد و اگر علتش آنست که زخمی در پشت داشته

و هنوز چرک آن پاک نشده ظاهرش بهم آمده است
و آن چرک در آن میان مانند سبب خارش است
از حرکت سواراسب را خوش می آید و مانع فرود آمدن
می شود و عکس آنست که موضع زخم را بشکافند و کپسفی
داشته باشد بر روی او درده بقافی چند که در مصلحه معالیه
نذکور می شود و بسازند و در کندی اگر علت آن کاهلی است
البته زهر را در سبب باید کرد و در کتاب من لایحه العقیده
از منبع معارف و حقایق امام جعفر صادق علیه السلام
مرویت که لا ضرر بوهها علی العشار و لا ضرر
علی النصار و فانها تشری ما لا ترون یعنی نزنید
چهار پایان را در سکنجری اذن و نزنید بر دم کردن
ازین جهت که چیزی می بیند که شما نمی بینید و در منبع
لجام مکرر و هندی را به کتاب آلوده کن و در کافی مشهور
که هرگاه دم کند یا منع از انجام نماید این آیه را در گوش

باید خواند

باید خواند افغیر دین الله یبعثون و لا اسلم من فی

السّموات والارض طوعا و کرها و الیه یرجعون

یعنی آیا بخردین خدا میجوایید و حال آنکه مر خدا یرا کردن نهاده

هر کس که در آسمانها و زمین است بر رغبت و کراهت و همه بسوی

بهبازگردیده میشوند و در تفسیر این آیه گفته اند تمام اهل آسمان

و طایفه از اهل زمین بر رغبت فرمان برداری نمودند و طایفه

دیگر بکراهت و بعضی گفته اند تعلقین یعنی جن و انس بکراهت

اطاعت نموده اند و باقی مخلوقات بر رغبت و اسدا علم

باب چهارم در آداب آب و علف دادن چون اگر او را

تریت است در اول ایام بهار با نخام مرید بسبب

ریاضت سواری لاغر شده علف تازه باید داد

تا خزه که در دو و سه سال اخلا جهل دور علف دادن

اخلاط فاسد را دفع میکند و رنگ بدن را در موی را

صاف و روشن میکند و باید که علف بسیار تازه

باش چه اگر درشت یا مایل بگشاید شده باش چنانی
فایده نمانده و بدین سبب علف را در مواضع مجله که
هوای بعضی سرد و بعضی گرم باشد باید کاشت تا در
شکم گشتن تقدیم و تا خیری نمایند که مرتبه مرتبه
باشد و پیش از بر آمدن آفتاب بدروند که شب
برو باشد و کم کم از نوبت انقدر که بدو دست توان
بدهند چه اگر یک نوبت بسیار دهند سردی
زده خواهد شد و هر چند از قدری کم باید داد که با
کواری و بسیار خردن علف میشود و اگر کم نخورد
بعی و جبر بدهند و در ایام علف خوردن سوارسی بسیار
که باعث رنج و ماندگی شود و نباید کرد و بعضی در آن ایام
جو نمیدهند اما بهر آنست که هر روز پیشین در یک
یا هشت یک آنچه عادت داشته باشد جو در آن بخینند
تا شبانگاه باز دهند و مادامیکه راپشته تر توان

و بعد از

و بعد از اتمام ایام عطف اسب لاغر خواهند فرمود
 چونیم گوشه را در آب بخیسانند و اندک با یونجه خشک آمیخته
 بخورند اسب دهند چه اگر بسیار بایکد یکربنیا میرند ترش
 میگرد و در اسب رغبت بآن نمیکند و اسب لاغر و گره را
 در این غذا امکان مناسبت دارد و بعضی یونجه تر و خشک
 را با هم آمیزند و نصف مجموع جو بچسته داخل کنند و با اسب دهند
 و بچتن با جو ازین جهت است که زودتر هضم شده از
 مسدود کند و یونجه اگر چه زود فریب میکند اما در هوای گرم با اعتش
 دیگر امراض میشود پس اگر ضرور باشد در جای خشک بندند
 و آب بر بدن و تهیه اسب ریزند و در وقت تشنگی آب بر
 و بخ دهند و کفته اند اسب را هیچ چیز چنان فریب نمیکند که
 بخنی را تمیز کنند و با برنج چکنه اندک اندک بدهند و در وقت
 جو نیز یکد مشت نیز باید داد که بار گرفتن جو در پیش حالت
 خوب عیت و اگر کهنی از گوشت خوک باشد بهتر است و در

مرتبۀ قاعده آب دادن را مراعات باید کرد چه اگر زیاد
دهند اعصاب سست شود و اگر کم دهند احتیاج است
کرد و در سرفه بیم رسد و بعضی گفته اند در تابستان ^{همایه} کرم سیر
مرتبۀ آب باید داد و در عقب جوالتہ زبان داد و عفت
قولنج میشود و خصوصاً اگر بعد از آن سوار شوند اما اگر کسی را عفت
عادت داده باشد آهسته آهسته آن عادت را باید
که اگر کلیار قطع کند بسیار باشد که کلوی و کلرتر خشک
کرد و وقتی کند و اگر چنین شود بعد از آن که آب باید
تا بنشاط آید و گاه را اندک اندک باید داد و آنقدر که
نخواست تمام شسته باشد و هر چند کمتر دهند بهتر است
چون بسیار آن مایه کی چشم و کاهلی آورد و در کربابی تاب
و در راه دور بی صبر گرداند بخلاف جو که یکسره باید
و بهترین اوقات اول شبست و بعضی بدو وقت عادت
میدهند و آن باعث امراض شود اما گاهی که باید

عادت را تمام نخورده باشد اگر تیره آنرا با مداد دید باید
 و اگر رحمتی رسیده باشد آن شب جو را کمتر از عادت باید داد
 خصوصاً در سببان فربه و هر سبی را که بسته باشند
 و چندانی حرکت نکنند در هفته یکیش جو کمتر از عادت
 باید داد که نفع بسیار دارد **باب پنجم در طریق**
خدمتکاری و قواعدی در ضمیر از جمله آداب که در سر
 است ضروری است پاکیزگی موضع و تیمار صحیح و شام
 است و در مقدمه اشاره مجملی باین معنی شد اما به تفصیل
 مذکور کرد و باید که زیر دست و پای خشک و نرم و
 بگون باشد یعنی موضع پای بلندتر از موضع دست
 سازند تا تا هنگامی میل و اعتماد بدن بر کسرها باشد
 در هر روز دو مرتبه تیمار کنند نوعی که هر کثافت و گرد
 که در بین موباشت ترا بیل شود و در ضابطه علف اهتمام
 تمام نمایند و دو سه ساعت پیش از جو سپی بگونه گاه و

نذهند که جورا بر عبت تمام بخورد و بهو اما می مختلف
عادت باید و اذنا از سر تا و کر ماباک بد شسته باشد
و در رشتان هر چند روز قدری خوب کز صحرای
در صطلن باید سوخت چنانکه در دوش بد ماغ چهار پایا
برسد که نفع تمام دارد و از جمله قواعد عربان در پیش
اسب آفت که هر گاه در آده اسب روانی و کربن
می نمایند روزی معین می نمایند و چهل روز بیشتر
یکدیگر در اعلام ساخته شروع در تربیت اسبان
میکنند باین طریق که در جاهای گرم می بندند و جلها
متعد و می پوشانند که عرق کنند و در آن ایام بخاه
و یونجه خشک و جو پرورش نموده اصلا علف
تا غده نمیدهند و هر دو هفته روز سواری میکنند
و مرتبه مرتبه بر قدر سواری می افزایند و اگر در
میرانی که بجهت آن کار معین شده سواری کنند

بهتر است و این قسم تربیت را تضمیر آن ایام را مضار گویند
 و باید که ذلت سواری را چنان قرار دهند که کیبوت را روز
 و عده مطابق افتد و در عرق فرمودن کمال سعی باید کرد
 تا حدی که اگر سیم چهار صد قدم بدوانند مضطرب نشود
 و نفس را نندگردانند و چون اثر تربیت بر تبه کمال رسد
 و در روز و عده بر سه میدان آید پیاده باید شد و بگوید
 کف آب بردماغ و دهن اسب باید زد و لحام را بدست
 گرفته چند قدم با یک شیم آنکاه باد آبی که قبل ازین مذکور
 شد سوار شود باید ماحت و در آن روز لحام و سایر
 آلات سبک باید زد و نمازین پر که پشت اسب آن
 عادت کرده باشد و بزمنی که سوار آن خو گرفته باشد
 چه اگر معدزین تازه یا سنگ باشد پشت اسب ترسد
 و زود مانده میشود و سجین اگر سوار از آن زین بچکانه
 باشد جگر کتر نمانی با خوش میکن. و زحمت اسب میکرد و سوار

هر چند سبک باشد بهتر است و عربان درین باب مضائقه
بسیاری دارند تا حدی که اگر سوار می سبکتر از دیگر می باشد
بقدر تفاوت چو در ظنی کرده بر پشت بندند و وارث طایفه
اوقات مخصوصاً وقت ریاضت هر چند لحام وزین و دیگر
آلات سبکتر باشد بهتر است اما بعد از اتمام ایام تربیت
اگر بجهت ورزش در جنگ آلات قرار دهند کنجایش
داد که در آن روز محتاج بپوشیدن چیزی چند تنه می شود
می شود و نیز رشمه چند از طلا یا نقره یا امثال آنها برود
لحام می رانند که از آسیب محفوظ باشد و در ماختن هر
چند قدم سراسر راه است که بکشند که موجب تنگی
می شود و آنچه از شرایط بعد ازین مذکور می شود در کمال مراعات باید
و در کربس حیا و فریب بخاطر رسانند که خلاف شریعت و عقل
و غشاقه و فساد است و در جای خنجر نیز برسد که در پیش
عمده از غریبان بتقریب مگری که در اسب روانی واقع شده بود

چون ناریه جنگ اجدال اشتغال داشت و محمد بن سار
گس هلاک شدند بقوذ یا لله من شر ودا نفسنا

وکیبایات اعمالنا باب ششم در بیان مابقیه

والفاظی که درین مقام مذکور میشود مسبقه در لغت پیشی

گرفتن است است بر یکدیگر و در اصطلاح این علم دو اند

اسبرها بقصا بکه معلوم شود که کدام کاف دو نذر ترند

وسبق بسکون حرف ماکر و بستن و بفتح تالیف است که بدان

گروه بسته میشود و در حدیث آمده که لا سبق الا

فی النضال و خف و حافر پس اگر لفظ سبق

درین حدیث بسکون حرف با وارد شده مراد است

که گروه بستن جایز نیست مگر در نضال یعنی سبکمان و

یعنی آنچه در شتر جای شوم است و مراد سردست با

و حافر یعنی سیم و اگر بفتح باشد چنانکه میان فقها مشهور است

مراد آن خواهد بود که دادن و گرفتن مال کرد جایز نیست

مگر درین سه موضع و بنا بر احتمال ثانوی که بویستن بی آنکه داد و ستد
مالی در میان باشند در غیر این مواضع نیز خواهد بود مگر چیزی چنانکه
حرفستان از شرع بدلائل دیگر معلوم است مثل نزد و شرطی چنین
گفته اند که چون این سه چیز است حیات و جهاد اند که عمدتاً از آن
اسلام و اشرف عبادت است و کروستن در اینها در اشرف
شجاعت و توانامیت ازین جهت سنت شده و اگر کسی
بفقد قربت کند اجر و ثواب بران مرتب میگردد و فصل را
مثال تیر و شمشیر و سایر آلات حرب گرفته اند و خوف را
اعم از دست و پای شتر و فیل میدانند و حافر را در اسب
و استر و الاء جاری داشته اند و این قسم کروستن را
در مرغان مثل پرواز کبوتر جایز میدانند و همچنین دویدن آدم
و رفتن کشتی در آب و کشتی گرفتن ازین جهت که داخل
پهچیک از آن سه قسم اول نیت و مالی که برود کربسته شود
ممکن است که آن مال را جماعتی که اسب میدوانند بمانند

یا بعضی از ایشان یا بیکانه مثل آنکه بیخ کسب باشند هر یک هزار
 دنیا را بدین یا پنجاه دنیا را یک کسب یا دو کسب از ایشان یا
 شخصی که در اسب دو آید در رفیق نباشد بدید و این هر سه
 بجهت مسموح است و بجهت مستیان بی ایمان
 در کربستان وجود محفل ضرور است و مراد از محفل شخصیت که
 یا آن جماعت رفیق شده بشرط آنکه اگر اسب او بگذرد مال
 کرده را بگیرد و اگر نکند چیزی بدید و چون کور را بی او صلاح نیست
 او را محفل یعنی صلاح کنند. و با عقدا اکثر علمای
 شیعیان او را با او جایز است پس هر گاه دو کسب کرده باشد
 و هر یک مبلغی حاضر نموده یا بر ذمه خود قرار داده و محفل رفیق
 خود کرده باشند اگر همه یکمیر تمه بر سبند یا آن دو کسب همراه
 و محفل نیست مانند زمین دو صورت هر یک مال خود را متصرف
 باشد و محفل بی نصیب است و اگر محفل همراه یکی از آن دو کسب
 پیشتر برسد ربع مجموع مال از محفل و ربع دیگر از رفیق او است

و اگر یکی از آن سه کس بدو تر برسد مجموع مال از دست دور
گفت عرب هر یک از اسبان را با اعتبار پیش رفتن
و پس مابین تعیین نموده اند اول محلی گویند یعنی ظاهر
کننده از آنجمله که توانائی خود یا وقوف سوار را هم بد
و آشکار گردانیده دوم را مصلی از آنجمله که صلا در لغت
ایشان بمعنی میان پشت و پاپلن بهیای آخر کفل است
یعنی دو بلند می که بر جانب دست و چپ دم می باشد
چون سراسب و دم اکثر اوقات با یکی از این عضوها از
محلی برابر می باشد آرز اصلی نموده اند از نماز گفته
نیز مصلی میگویند از این جهت که در رکوع و سجود آن
عضوها را حرکت میدهد و همچنین سیوم و چهارم را
ماده مرتبه اسمهای معین گردانند و در بعضی کتب دو مرتبه
مرتبه نیز منقولست و چون اختلاف بسیاری در اساس
مراتب بعد از این شده و فایده چندانی بر ذکر آن ترتیب

نمیشود و آنچه مذکور است. و عتبار پیش رفتن و پس ماندن
 از دوش اسب باید کرد نه از کردن و کوشش پس اگر
 اسبی کردنش بلند و کوششهایش از دیگران بیشتر شده
 باشد عتبار نکند و از دوش حکم کند **باب هفتم**
در شرح ابطال بقیه چون بمقتضای آنچه سابقاً مذکور شد
 سابقه عقیدت از عقود شرعی و باعث انتقال مال
 از شخصی بدگویی میشود مانع بیع و اجاره سایر عقود شرعی
 موقوف بشرطی نمید و آنچه از کتب فقهی معلوم میشود
 و اکثر فقها بر آن اتفاق دارند و زده خیار است
 که اگر در یکی از آنها خللی واقع شود و در باطل میماند
اول آنکه سابقت معین شود یعنی موضوعی که اسب
 میباشد معلوم باشد و قیاس تقدم و تاخر از
 آخر سابقت باید گرفت پس اگر در آنها راه یکی از
 استخوان پیش قدم یا پس ماند عتبار ندارد و بعضی

گفته اند مجموع سواران باید برابر باشند. و بعد از آن شروع در دو اید
کنند اما اگر فهمار اعتقاد اینست که ایستادن بعضی پیش و بعضی
پس موقوف بر رضای ایشان است و بحسب شروع هر دو نیست
دوم آنکه مسافت برتر باشد که چهار پایان قطع آن باشد
نمانند آنکه اگر مردم حکم بضاع شدن اسبها در آن مسافت
کنند و عربان در زمین هموار اکثر اوقات زیاده از صد پیران
مقور نمیکردند و پنجاه سوار که برزل شرعی بوده باشد **سیم**
چهار پایان مشخص و معلوم باشند یا بنظری که یکجا یکجا بدیده شود
یا بنام یا بصفی که احتمال دیگر نداشته باشد مذکور کرد **چهارم**
اگر احتمال پیش رفتن در هر یک از چهار پایان باشد و چنان باشد
که زیادتى بعضی از آنها پیش از دیدن ظاهر و هویدا باشد **پنجم**
آنکه همه از یک جنس یعنی همه است یا مجموع است یا شراب باشند
و بعضی از آنها درین شرط آنقدر اهتمام دارند که دوامیدن اسب
عربی را یا یا بواجب نمیدانند اما بعضی گفته اند اگر احتمال پیشی از

هرکس بایستد از یک جنس بودن نیز لازم نیست و بنا برین سهیب
 ثنالت دوامیدن ایسب یا الایع و شتر یا فیل جایز خواهد بود
ششم آنکه شخصی بران چهار پایان سوار باشد پس اگر بی آنکه کسی
 سوار شود و بدو نرسد که باطل است **هفتم** آنکه سواران بسیار
 شتر مرغ در دو پایین کنند و هیچکس پیش از او نگردد و او نماند
هشتم آنکه جماعت عاقل باشند پس اگر سفیه یا دیوانه
 گرو بند و باطل خواهد بود **نهم** آنکه جمعی باشند که در
 پیشش جناد و شحاعت از ایشان بکشند یا راه است پس اگر
 زمان گرو بندند جایز نیست **دهم** آنکه مالی که با آن
 گرو بسته میشود و خواهه نقره و خواهه جنس معین و معلوم باشد
 و قابل نزاع نتواند بود **یازدهم** آنکه گرو را بطریق نماند
 که پیش از من امید نفعی باشد پس اگر مال را از همه بیکجا قرار
 دهند باطل خواهد بود **دوازدهم** همچنین اگر کل آن وجه را یا حصه
 بخت بخورند از آنجا که کسی قرار دهند که از همه عقب تر باشد

اما اگر حصه کمتر بجهت او مقرر شود جایز است **دوازدهم** آنکه
گرم و شغل بر شرط فاسدی نباشد مثل آنکه نگوید اگر سارم فلان
بمنع بد هم و دیگر هرگز بر است سوار شویم یا اسب خود را بشویم
و این قسم از آنجا که بحسب شرع معقول نیست و چون بحسب شرط
گردد متن در اسب و و این معلوم شد به آنکه تیر اندازی نیز بود
بتعیین وجه کرده و قدر مسافت و نشان و آماج و تیر و کمان و عدد و انداختن
و زدن و روش خوردن تیر بر نشان و تعیین بستن یا غیر اینها
و زدن بر وسط یا بر کنار و کلاشتن از آماج یا قرار گرفتن در آن **بالحمله**
عقد کرده و جنوایی باید که خصوصیات آن معلوم باشد و قابل نزاع
نخواهد بود که وسیله منازعه شدن در هیچ باب پسندیده نیست
و چون تیر اندازی از موضوع این علم پروست بهین جمله کلمه گفتند
و تفصیل آن پرده گشت **باب هشتم در ذکر انواع**
و استر از جمله مرکب الایع است اگر چه بدلت و جلود
مشهور اما در آیه کرمیه که قبل ازین مشروح گشت مذکور شده است

سوار میشد و از آنجا که از حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام شربت
 تمام دارد و بدین سبب آنحضرت را ارباب الحما میگویند
 و در کتاب کافی از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که حضرت رسالت
 پناه صلی الله علیه و آله الاغی داشت غیر نام با آنحضرت آمد گفت
 که پدران من از جدم که بانوح در کشتی بود نقل کرده اند که روزی
 حضرت نوح دست بر کفش مالید و از پشت این الاغی بود
 می آید که سید المرسلین و خاتم النبیین بر و سوار خواهد شد پس
 غیر گفت شکر مر خدایر که این سعادت مرا روزی شد و نیز در
 کتاب مذکور از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که در روزی
 که در رسالت پناه صلی الله علیه و آله رحلت نمود غیر از خود را
 کیخته بر سر چاهی دید و خود را در آن چاه افکند و بمرد و نیز در
 تذکره از معدن معارف و حقایق امام جعفر صادق علیه السلام
 ترغیب بر داشتن و آرزو شده و بهترین اقام آن مصیبت
 و الاغی حشی اگر چه رنگ و هیات خودش درازد اما قبول برتبت

میکنند و از دواج اللغ با اسب استر حاصل میشود و او اگر چه در ^{حالت}
 خندان بیچار نیاید و سواری آن مناسب نیست که وقتی که غرض اهل
 شجاعت عدم اراده کردن در نظر خصم باشد اما در قطع ساقها در
 صورت استراحت در سواری آن پیش از سایر مرکب است و
 دلایل را بشکل استر نشان داده اند و بهترین وقت آنست که
 پیر و مادرش هر یک در مرتبه خود نجیب باشند و آنچه از کشیدن
 اسب بر اللغ حاصل میشود اگر چه رمواری باشد اما آنکه که چک
 و بالاع شپه می باشد و از خواص استر آنست که شباهت
 با در پیش از پذیر میدارد و از این جهت اگر مادرش سب باشد
 بهتر است و دیگر از جمله خواص که منقطع النسل می باشد و در بعضی روایات
 از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که استر نیز مانند
 سایر حیوانات نسل حاصل میشود و اما چون بهمی بجهت آتش او ^{خاسل}
 از سایر چهار پامیان جلد تر بود و حضرت خلیل نقیرین کرده اند منقطع
 النسل شد بعضی گفت اند هر نوع از ترکیب دو نوع حاصل میشود

منقطع

مقطع النسل فواید بود پس بهتر است که اگر نرباشت بخصی کنی
 که قوی و خوش خلق میگرد و آنچه از اخلاق بد در اسب مذکور شد
 در استر بیشتر یافت میشود و ازین جهت در ریاضت محتاج تدبیر است
 می باشد بعضی که بدستواری قبول تربیت کنند جدا بدست
 و پیکار داشته باید راندند و اگر در آن مرتبه سرکش نباشد بمجن
 آنکه بدل باربستانی یا استمالی بر پانایش بندند فرمان بردار
 میشود و سرب بر چو دکان پاکنند اگر چه بزودی راهوار میگرد
 اما بی راستی میکند و بهترین رنگها بگرگت و بعد از آن کبود است
 و آنچه از علامات غره و بخیل مذکور شد در استر پسندید و نیست
 چنانکه قبل ازین در حدیث گذشت و اکثر هیات حکام و اعضاء در
 و افکندن و بر آمدن و از آنها و معالجه امراض همان حکم است
 و در دایما عمر استر بیشتر می باشد و در کتاب کافی مذکور است
 که معادن جواهر معالِم امام موسی کاظم علیه السلام بر استری
 سوار گشت یکی از منافقین اعراض کرد که چو استر این چهار پا

که از پی دشمن نمیوان رفت و در جنگ هیچ کار از او نیاید حضرت

فرمود و تطاطات عن سمو الخيل و تحا و مرت

قبو العير و خسر الامور و وسطها یعنی از بلندای

اسب فرو تر و از پستی الایع بلند تر است و بهترین چیزها

آنست که سایه باشد و نیز در کتاب مذکور از طرخان نکاح

نقل است که گفت میکند شتم از حایت حضرت امام عصر صادق

علیه السلام هنگامی که از چهره که موصفت در عوالی کوفه

فرز داده بود پس رسید از من ما عملک یعنی

چه خیر است کار تو گفتم خاسم یعنی دلال حیوانات پس فرمود

اصب لی بعلک قضی یعنی سپید آکن از برای من ماده

قضی گفتم فدای تو کردم که امست قضی فرمود هه ما

بیضاء البطن و بیضاء الافخاذ بیضاء المجده

یعنی استری که میان رانها و لپهانش سفید باشد پس

گفتم خدا سو کند که باین صفت استر ندیده ام گفتم و از

خدمت حضرت مراجعت نمودم پس همان ساعت و خلعت
 کوفه شدیم سپید را دیدم استریر آن میدید همان ^{صفت}
 کفتم از کیفیت این استر گفت از خداوند من کفتم مسعود
 گفت نمیدانم پس از بی او دقتم تا بخداوند رسیدیم و استر
 را خریدم و بخدمت حضرت آوردم فرمود **بها**
الصفت التي امرت بها یعنی همینست آن صفتها
 که پیشتر کفتم فرامی تو شوم دعائی هست من بکن
 فرمود **اگر تر الله مالک و اولادك**
 یعنی زیاده گرداند خدای تعالی مال و فرزندان ترا این
 منقولست از ترخان که در اندک زمانی مال و فرزندان
 من پیش از همه اهل کوفه شد **باب نهم در ذکر**
شتر و فیل از غراب مراکب شتر است چنانکه
 در قرآن مجید وارد شده که **افلا ينظرون الى**
الابل كيف خلقت یعنی آیا نظر نمیکند بسوی

شتر که چگونه مخلوق گشته و این اشاره است بسیار
از امور غریبه که هر یک از جمله نعمتهای فی مستهای
الکبیر است از آن با کمال توانائی نهایت اطاعت
و فرمان برداری و صبر بر کسب و شکنجی خیا که از
عربان منقولست که یبلغ فلان عشاء یعنی
شتر تاده روز میرسد و نیز نمودن بیابانهای کم
آب و علف بی مددکاری آن میسر نیست و بهترین
سرخ است اما در حدیث آمده که شتر سرخ کوتا و عمر
و شتر سیاه که روی او مکرده و بد هلیات باشد
عمرش در ارحمی باشد و از باب این فن عمر شتر را تا
سال نقل کرده اند و در فکندن و بر آوردن دندانها
همان ترتیب که در اسب مذکور شد منظور باید داشت
اما اگر پدر و مادرش جوان باشند یکسال تا خیر میشود
چنانکه در رسال ششم جمیع افتاده عوض بر آن و در سال

در سال

هشتم یا نهم دو دندان دیگر برمی آید و تمام دندانها
 در طرف زیرین می باشد و همچنین فیل و حیوانات
 هم شکار شده در طرف بالا دندان نمیدارند و شتر چون
 اسب بر دو قسمت عربی و ترکی و از ترکیب هر دو قسمی دیگر
 یافت میشود که امروز در ولایت ایران متعارف است
 و این قسم در کشیدن بارهای کران کمال توانائی و قدرت
 دارد اما رفتارش بکلیدی شتر عربی نیست و در هوای گرم
 نود و عاقر میشود و اکثر چون شتر مسطح الدر می باشد و اگر
 نسلی ایوم رسد بد ضلع و پیغامیده بود و دیگر از جمله مراکب
 قیل است که با کمال قوت و توانائی و تنومندی مانند
 فرصتی تربیتی می پرورد و فرمان بردار میگردد چنانکه
 در طوقی صید کردن آن نقل کرده اند که گویا بر سر
 رایش گنده خس پوش میگردانند و چون در آنجا افتد
 یکدیگر را میسنگی و تشنگی غالب کرده و شخصی می آید و با چوب

وسکن انواع آزارها و میزسانند و مقدارن دیگری
می آید و آن شخص را از دو دور بگرداند و اطهار هر بار
میکنند و آب و علف میدهد و دیگر بعد از پنج و آزار
همین و اطهار همان مهربانها میکند و چون مکرر متحقق میشود
با آن شخص الفت میگیرد و از حرکت و سکون بیروا و مسکود
و باندک اشاره ادراک مطلبی نماید و آن دو قسمت
چشمی و مندی قسم اول در سر خرطوم دو زیادتی مانند
انگشت دارد و قسم ثانی یکی و هر دو حصول اول نبات
توانایی دارند اما اگر آفتی بخارطوم رسد و در حساب
میشوند و ازین جهت در جنبه جذائی نفع ندارد و گاه باشد
که مضرتی عظیم رساند چه اگر کشد دشمن زخمی بخارطومش
زنند همان لحظه بر میگردد و بسیار باشد که متوجه کشد خود
کرد و تمام سپاه را بریشان سازد و در تعالیسیر
و احادیث مذکور است که در سال تولد حضرت عجلت

بجارت برودن این خرمسار المطلب
 شران عبد المطلب از راه امان دیدند

پناه صلی الله علیه و آله یادش چفته لشکری انبوه متوجه
 مکه معظمه کردند و فیلی تنومند که ناش محمود بوده بعقد
 خرابی اصل خانه کعبه با آن لشکر داشت چون بحوالی مکه
 رسید شران عبد المطلب رسید متوجه آن لشکر شد
 و ایشان او را با کمال تعظیم و توقیر بمجلس سالار خود
 آوردند و از سوال کردند که بچه کار را آمدی گفت بجهت
 بازخواست شران آمده ام سالار لشکر ایشان
 در تعجب شده گفت من بجهت خرابی خانه کعبه که اهل مکه
 می بر شد آمده و تو بزرگ و سر کرده ای ایشان
 اکثر البماس خراب ناکردن خانه میکردی قبول
 میکردم شران چه باشد که از من بمنظری گفت من
 خداوند شرانم و خانه کعبه خداوندی دارد که حفظ
 کنند او مست این بگفت و شرانرا اگر قهه فرآ
 نمود و پشتمای راه بغیر رسیده او را آوز داد و گفت

ای محمود میدانی که ترا چکار آورده اند فیل با سر خود اشته کرده
که نمیدانم گفت ترا آورده اند که خانه خدای خود را غراب کنی
فیل اشته کرده که در که خوانم که در پس روز دیگر آن لشکر متوجه
شدند چون بجنگ حرم رسیدند فیل با ایستاد و هر چند تلاش
کردند پیش تر زلفت ناچار اودا که نشسته بود متوجه شد
شدند و چون نزدیک رسیدند سپاه آبی صورت مرغان
هو اظهار و مویده استند و هر یک در منفقار کلوخی داشته
مرکب از سنگ و گل که آردانه عدس بزرگتر بود چون
برابر سردهای ایشان رسیدند آن کلوخها را بر سر ایشان
زدند چنانکه از میان پای ایشان سر و گردن رفت و بگنجه تمام
آن لشکر باین طریق گشته شدند بگریگی که گریخته خبر بگفته
برد و چون نقل این حکایت را با انجام رسانید یکی از آن
مرغان پیدا شده با اهل آن ولایت مینمود که آن مرغان
بدین شکل بودند در آشنای سخن همان مرغ را بگفته

بر سر او زود و او را نیز زود از جهنم ساخت و در حدیث آمده
که بر سر شک و نیزه نام آن گشته نقش بود و ایشان
باین واقع شده است آنچه در قرآن مجید خطاب حضرت
رسالت نبیاه صلی الله علیه و آله شده المرکب کف

فَعَلَّ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ مرحلة ثانی

در معالجات امراض و آن نیز بر نه باب شملت

باب اول در امراض سر چشم اما ناخن برده ^{سینه}

بر اطراف چشم که بسبب هم از وی بروی حدقه می آید
و می پویند چون از گوشه چشم ظاهر شود قبل از آنکه می
رسد علاج آن باید کرد باین طریق که اسب را بر سر
نرم خوابانند و سوزن بر آن برده با آب چشم
یا موی بلین سازند و با تعویذ برند و آن موضع را بر
چوب کنند و دستمالی بر چشم بندند که بگذرد و راز هوا
محمول باشد و بعضی بعد از بریدن نمک گوشه می پاشند

علاج دیگر که محتاج بریدن نیست زعفران و مسک
ضمخیل اندر روت سنبل از هر یک یکدانه پوست
هلید زرد و دودانک مجموع را نرم و صلاویه کرده با
صاف معجون سازند و مکرر با پرماییل در چشم کشند
و این معالج آب سیاه و سفید را نیز زایل مسکرواند
و اگر ناخسته سرخ زنگ باشد یکدو کژدم در اشک
کرده با این و چون سرمه در چشم کشند و اگر سب
سرخ چشم افتادن یا خوردن بر جای سخت باشد
بعلاوه از خون گرفتن تخم مرغ را مرهم کنند و بر چشم بندند
و اگر علت آشفته کی چشم کرمی هو باشد پوست هلید
زرد و کف دریا و زرد چوبه و نبات سفید مساوی
یکدیگر گرفته بچته چون سرمه در چشم کشند **اما علاج**
سفیدی آفت که استخوان سر آدمی را با بیند و سه روز
در چشم کشند **علاج دیگر** موی سر آدمی را در کوزه

کرده سرگنده را بجل محکم بگیرند و یک شبانه روز در نور گرم
 گذارند تا بسوزد آنگاه چون سرمه بسایند و در چشم کشند
علاج دیگر جوze بویا امیران حسنی از هر یک یکدرم
 کافور و فلفل از هر یک یک انگ صلابه کرده در چشم کشند
علاج دیگر پوست تخم شتر مرغ پوست تخم مرغ انی
 از هر یک یکمقال استخوان گردان خراکش و صدف
 سوخته و کف دریا از هر یک یکدرم و مسک و کافور
 از هر یک نیمدرم ساییده در چشم کشند **علاج دیگر**
 پنبه خراشک و آب کند نار اما غسل آلوده در چشم کشند
علاج دیگر صبر و زعفران و کف دریا را مساوی
 کرده فستیل از پنبه بجعل آلوده کند و دار و ماران
 فستیله پاشیده در چشم گذارند و در معالجه جراحی است
 پوست جو بریان را بروغن کاه بسترشند و بر فرقه
 مالیده بر چشم اسب بندند و پنج روز بگذارند بعد از آن

زنجبیل و نبات سفید و فایند از هر یک نیمشقان با نکه کند
ز غفران و دو جو مسک همچون ساحه شیرج روز دیگر بنهند
و درین ایام کوش است را پروان و اندران بر عنق
کجا و چرب کنند و اسب را در میان آب روان در آستین
آب سیاه را نافع است و در معالجه شب کورنی خوب است
جلک کوسفند و خون کبوتر و روغن کنجد را با با هم آمیخته
در جوانی چشم بالند و چند قطره در چشم بچکانند و اما
امراض بر حید کونه است اول آنکه خلط فاسد در دماغ
بهرسد علامتش آنست که بدن خشک شود و ایلم کشد و آب
خوردن چندانی رغبت نکند **علاج آنست** که ز غفران
و نوت در از هر یک دو درم کوفته با پنجم شکر همچون مسازند
و چهار روز بخورند دهند و خرق سیاه و لیا سه و نکت با رسی
از هر یک دو درم صلیب کرده میان فی گذارند و درین اسب بنده
و سرش را بالا کنند تا اسر دارو با بغر سر رسیده است

ظاهر شود و بعد از سه روز زردی تخم مرغ را بار غن تازه بکلویش
 ریزند و اگر در سر خلط سودا منی دارد و علامتش آنست که پوخته
 چون آدم سودا منی سر می جنباند چشم تیره و تاریک میشود
علاج آنکه شاه تره و شکر سفید و زرد چوبه از هر یک دو
 سپینا و جاشیر از هر یک بچندرم زعفران و غر نعل از هر یک
 دو درم محبوع دارد در رطل آب بکوشانند تا نصف آن
 بماند پس سه ششم نموده هر روز قسمی بکلویش ریزند **علاج دیگر**
 هفت از هر روز چهار رطل شیر بابک رطل شکر آمیخته بمانند
 و اگر جلد دیوانگی رسیده سه پوده لکد زند و دندان گیر دانه
 شقیقه خون بگیرند و پیه جنس در شراب کهن جوشانند و حقه کنند
 و پیه بزکوهی و پوست ایلک سیاه را در آب جوشانند و حقه کنند
 نیز نافع است و اگر پوسته چرک از بینی آید و پادار برکت قط
 سفید و لبان را در روغن جوشانند و قدری بکوش و دمش
 در پیشانی و تپه و ابرو سایر اعضا مالند و اگر باجالت سابق

چشم درم داشته باشد برک نایب و هر که دروغن و حنظل با قدر
سیر و بشکل کوه سفید بچشانند و تمام بدن بالند و در طرف
شانه را بشکل صلیب داغ کنند و اگر خون از بینی آید بیخ درم را
محکم باید بست و در زکام بهترین معالجات آنست که در دوش
گزید ماغش رسانند و دروغن کاو در بینی چکانند و زرده تخم مرغ
باروغن آمیخته بگلوش زینند و اگر هوا گرم باشد بنفشه و کافور
و زعفران نیز داخل کنند و گاهی از آب یا هوای سرد و بعد از
صکت باعث آن میشود که بر دو طرف در زیر سوراخهای بینی
دو برآمدگی مانند استخوان بهم میرسد و نفس تنگ میزند و میجو
اگر زود علاج نکند هلاک میشود **علاج دیگر** آنست که آن
دو موضع را سکافته آن برآمدگیها را پیرون آورند و بنمک پر کنند

باب دوم در معالجه امراض حلق و سینه

اما خرام علتش اینست که زبان سیاه شود و چشمها کور
افتد و آب از چشم آید **علاج دیگر** در دانه سیرا در بینی درم

او غن جوشانیده بکلفتش ریزند و بعد آب کمتر از عادت
 دهند و اگر زبان سرخ و اما سیده باشد مونس را بکنند
 پرون کرده با حلیه و زرد و تخم مرغ بدهند و اما سرفه که با
 هو از دکی باشد شبها زیاد میشود و آب از پنبی می آید
علاج آکمه هفت عدد تخم مرغ در سرکه کشند بگذارد یک
 شب با نوز تا پوست آن بسیار نرم و نازک شود پس در
 وقت که سنگی بجان بیکانرا بکجوی است افکنند و اگر تخفیف
 نیاید قدری مونس را در آن سرچون کنند بار از یانه و عسل و زرد
 شیر خشک معجون ساخته بدهند و این علاج اکثر اوقات م سرفه و نفع
 در زرد و اگر سبب سرفه حرارت باشد در روز و هوای گرم بیشتر
 میشود و **عسل آکمه** رطلی شیر و یک رطل شکر و سه درم گندم آباکی
 مخرج حنثه بکلویش ریزند و سرفه کهنده را شراب و روغن کاج و
 با یکدیگر مزوج نموده گرم کرده بکلو ریزند و اگر علت سرفه آن
 باشد که چیزی مانند پر یا غیر آن با علف بکلویش **علاج**

5

آنت که پی در پی سرفه میکند **علاج آنکه** دمان اسب را
کشوده ملاحظه کنند و اگر ممکن باشد پیرون آوند و ملا چند
روز برک فی و علف تازه بدهند که نافع است و گاه باشد
که هوازدگی باعث سرفه نشود اما اندرون کله و دم کند چون
حناق و کرفکی در سینه بهم میرسد که قدرت پرشیره نداشته
باشد و این مرض را سفا و دکویند اگر بزودی علاجش نکنند
هلاک میشود و اکثر در سببان گرم سیری که بملا و سردی نیز

آوردن بسبب آب با هوای سرد در وقت عرق خادش میشود
عسلج آنکه حوالی سینه را چرب کنند تا ماده میل به پیرون
کند و چون نرم شود بیشتر زنده تا هر چه کی داشته باشد زنده
پس داغ کرده مرکی و نمک کوفته پر کنند وقتی دیگر از هوازدگی
می باشد که باعث خشکی و کرفکی کردن و کوش و سینه میشود و سردی
نمیرسد و چشم بر هم نتواند زد و کوش و چشم سوی دم مایل دراز
و این قسم را قیصر گویند **عسلج آنکه** سرهای کوش و سردی است

در میان پشت را و سر اشخوان دم را نیز با بس کرم ترسانند
 و در خانه کرم مادک با بدست و سیر را در روغن
 جو شاییده تمام سر و بدن مالند و نمک هندوی
 و جلت و زیره گرمانی و کافور از هر یک دود
 و هلیله سیاه پنج درم کوفته با موم کد حشمتی میامیزند
 و بخوردش دهند و چند روز بعد علف زردک را
 ریزه ریزه کرده بروی زمین بریزند تا کردن را بلن کرده
 بخورد و گاه باشد که در وقت عرق آب دهند باعث گرفتگی
 سینه شود چنانکه چشم و جان خود باشند اما چون مینی او را
 بگیرد و بعد از لحظه ها کند نفس تند زند و پرمای مینی مبرزد
 و اعضا خشک شده و کردیدن بجانب دست و چپ و شوار
 باشد **علاج دیگر** دورک که در میان دو دست بکشند
 و نیز دورک که در میان دو دست بالای زانو است بکشند
 و از این چهار رک میگذرد و در ظل خون بگیرند و شکل کوسن را

در آب حل کرده بخوشاند و بنام اعضا بمالند و چهار رطل
پياز را کوفته قدری آب بآن بپاشند پس بپنشنند و شیره
آنرا بخلقش ریزند و جو نصف عادت بدهند و اگر این حالت
از خوردن بسیار یا جو خوردن بوقت ایمن رسد علامتش
آنست که گسست و سنگین شود و اگر حرکت فرماید بسیار
سکندری خورد و بی اختیار بر زمین افتد و آب در پیش
عسلع آنگه دورک که در سینه است بکشایند و در وطن

خون بگیرند و چهار رطل شیرۀ پیاز را با یک رطل روغن آمیخته
بخلقش ریزند و آب سرد بر تمام بدن بپاشند و چند روز
جو را با ذکر قه علف تازه بدهند و اگر درین حالت چنان باشد
که هر چهار دست و پای خم شود و بزحمت سر سُم را بر زمین
رسانند و قدرت بر حرکت نداشته باشد و در سر کس فکین بن

ناله کند و این بدترین امراض است **عسلع آنگه** اول
پرهای پنی را سوراخ کنند تا چند قطره خون آید پس از آن

گمهای چهار دست و پا را تراشند تا حدی که خون
 ظاهر شود و چند عدد آجر را گرم کرده شیر تازه
 و سرکه کهنه بر آن آجرها بریزند و در ظرفه چینه
 بر بدن اسب کندارند و شیر و سرکه بر سر سنی
 که با آتش گرم شده باشد بریزند و اسب ^{خوار} را
 گرسنه بر آن رسن بدارند تا باخی رعبیان سم رود و
 باعث میل ماده بدست و پاشود و این عمل را
 سه روز بکنند و بعد از آن از دورک بالای سم
 دست است بگیرد خون بگیرد پس دستها را
 بمیان خاک تر گرم گذارند تا خون با دستها بکاهد
زاج و مازو با قطران آمیخته نیم درم بر سمها بنهند
 و هر روز او را تازه کنند تا وقتی که حرکت
 منقطع شود و در آن مدت بعضی جو علف تازه
 بدین **باب سیم در معالجه قویخ و سایر بادها**

الکثر ارضی که ازین مقوله باشد از خشکی طبیعت و پیچیدگی روده
4 حادث میشود و بسبب باشد که خوردن خاک نیز باعث باشد
علت تشنگی آنست که بسیار خواهد و غلظت نفس تن زنده نماید کند
علاج آنکه نواری بر گردن و بر کمر افکنند و ساعت ساعت
تنگ بکشند که نفس بدشواری زنده و پوسته حرکت دهند و خار
بر زیر دم و شکم زنده تا بجا بماند و کلد زنده و بوسه بده آن عرق ماده
دفع شود و مقلد را جرب کرده و دو پیاز یا سیب یا مایه بون یا چربی
دیگر که شای داشته باشد بشیاف کنند و بعد از آن فی مایه جرب
6 میان سوراخ در مقعدش گذارند که اگر نفخ کرده شده باشد زایل
کرده اگر آن خشکی باعث حبس سر کین شده باشد دست چرب
با ندرن مقعد کرده پرون آورند و اگر میسر نشود آب راز یا نه و شیر
و عسل نیم گرم مخلطش ریزند و با شراب عسل دروغن نیم گرم حقیقت
کنند و شکم را بروغن و زهره کاه و چوب نمایند و در وقت حال تخم بلبل
را صلایه کرده بانی در سوراخ منی بدهند و اگر باب که بر منجک کنند

50

نیز نافع است **علاج دیگر آنکه** نیم رطل هلیله زرد را با صفت
 آن میز و قدری پنجه ایملک در ده رطل آب جوشانیده صاف
 نموده بخوردش دهند یا حخته کنند و اگر با علامات سابق حکم
 بر آمده باشد و پوسته نظر بر هلیله خود کند سه رطل شراب کهنه
 و یک رطل میوه کوهنند و دو رطل آرد جو و یکمقال طلیت در پنجه رطل
 جوشانیده صاف نموده حخته کنند و نیم مقال زهره کاد را در یک رطل
 آب کشنیز حل کرده بکفشن از نرید و یکمزد علف دهند **علاج**
دیگر آنکه میز را در آنه بیرون کرده و با دیان کسند
 مجموع را کوفه با عسل معجون کنند و بخوردش دهند اگر بیه شوک بجه
 نیز داخل کنند نفع دارند و اگر با این علامات خود بخوردی
 آنکه حرکت دهند تمام بدن عروق کرده باشد و در رطل بول آردنی
 و یک رطل آب کله و نیم رطل آب برک رب و نیم رطل آب حبیب
 مجموع را در یک ظرفی کرده یک رطل سیاه در آن افکنند و تخم از بایانه
 و طلیت از هر یک دو مقال اضافه نمایند آنجا جوشانیده

وصاف نمود و بقلقش ازیند و بعد از آن عقی دو رک که میان مایای

است بکشایند و بانگ اینم که حقنه کند و دست و پا در زیر کمر

چرب کنند و اگر با علامات قولنج از چشم و بینی آب و بلغم آید

و بزبان اثر در دم نباشد پنج هرد و کوشش داغ کوچک بکنند

درک زیر زبان را به بیشتر بکشایند و نیم دمل حبه الحنظل اگر فربا بکیر

و عن آمیخته بقلقش ازیند **علاج دیگر آنکه** با دوین دوی و شکر

و اهلایه کرده بر عن کبچ آمیخته بخوردش دهن و گاهمی قولنج از هوای

بسیار سرد بهم میرسد علامتش آنست که گشادن و مان دشوار میشود

و موهای بدن رست می آید و آب از چشم می آید **علاج دیگر**

آنکه عیبت شتقال قط سفید با بپیت و آیه سیر کوفته در روغن

زیت بچوشانند و بر تمام بدن مالند و اگر سبب قولنج حبس

بول باشد علامتش آنست که هرد و پا را میکشاید به بیانی که

در لول کردن متعارفت و بسیار عرق میکند و می آید

و می خیزد **علاج آنکه** مکر میلی را بمکث خالص آلوده

مانند

نمایند و بسوراخ ذکر بدوانند و دست را کل آلوده کرده
 لحظه لحظه از دوش تا کفش مالند و اگر بادیان ^{شود} حسین
 دست را چرب کرده بنمک و شکر آلوده سازند و مانند ^{دول}
 فرح بشکنند و در آب نر نیز دست چرب باندر و ن مقعد
 کردن نفع دارد چه اگر مسانه از وضع خود کرده باشد در
 میشود و اگر بول اسب قطره قطره ^{آید} بجای آب بشیر و دونه
 بدهند و در اکثر این امراض از آب و جو پرهنر فرمایند
 و بعد از تشنگی و گرمی آب نیم گرم بدهند و جو را کمتر
 از عادت بدهند و بهتر آنست که نصف قدر عادت
 کندم را حوشانید و بموض جو بدهند و هر روز قدری از آن کم
 کرده و مثل آن جو بیفزایند تا وقتی که بعد عادت رسد و آنگاه
 معالجات در عموم امراض مخصوص رنجهای باطنی است که بدو عا
 و تصدق مؤمن شوند چنانکه شیخ جلیل القدر ابو القاسم علی ابن
 طاووس علوی قدس الله روحه در کتاب امان الاخطار نقل کرده

که شخصی این دعا را بر اسب مردی خواند بفضل الهی آن اسب بازرزید

قَدَرْتُ لَكَ بِهَا الْعِلَّةَ بَعْدَ عِزِّ اللَّهِ وَ

بِعِظَةِ عِظَةِ اللَّهِ وَبِجَلَالِ جَلَالِ اللَّهِ وَقُدْرَةِ

قُدْرَتِ اللَّهِ وَسُلْطَانِ سُلْطَانِ اللَّهِ وَبِلَا إِلَهَ إِلَّا

اللَّهُ وَبِمَا جَرَى بِهِ الْقَلَمُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَبِإِحْوَالِ

وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِلَّا أَنْصَرَفْتُ **باب چهارم**

در معالجات بیماریهای باطنی اگر زخمی باور بسید

باشد علتش آنست که در سینه چنان کرمی بهم رسد که چون

از آنجا ببارکت راه افش و شوار باشد و دست و پای بهم برآید

و چون چند قدم برانند آن حالت بر طرف شود اما بکنند **عسلج**

و کبک چون خون بگیرند و نمک بر کشت خاک پاشید بر آتش نهند

تا جوش آید و آنجا بر سینه اسب بمالند و در آبی عیس نهند

تا شام کند و امات کردن علتش آنست که مرفوع کند و تمام

اعضاست که در چشم راه افشید و در او دست و پا در رفتن

مقطرا

مضطرب باشد و پنی و کاهی گرم شود و علف کمتر خورد **علل**
آنکه نعل از چهار دست و پای بار گرفته نطفه و منک بماند
 و خون بگیرند و بیکروز آب بدهند آنگاه چهار رطل مویز و پنج عدد
 و نیم رطل کشنیز و نیم رطل سته تزه دروه و رطل آب بچوشند
 تا بدور رطل آید پس صاف نموده بگفتش ریزند و اگر خشکی بر آب
 عاب کرد و عکاش آنست که باریک و نزار شود و سینه بیامد
 و پنی خشک شود **عسل** **آنکه** یکشب از خورش باز گیرند پس
 دروغن کاو و دروغن کبجد از هر یک نیم رطل بگلویش ریزند و موی
 بزغال را سوختن بینه و باد خمیر کرده بچوردش دهند و چند روز
 علف تازه بدهند و اگر بی علت استنمای آب کم شود چنانکه
 علف نخورد یا هر روز از قدر عادت چیزی کم کند و دو کاغذ باد ^{عش}
 رسانند و دروغن بگلویش ریزند و با پنه خرس و شراب حقه کنند
 و شکر سرخ و زنجیل از هر یک سه مثقال حکیت بگشتان و هلیگر زرد
 و سبزه آن سرخ و زرد کرمانی و ناکخواه ستر از هر یک دو مثقال

مجموعه را کوشه با شراب خوشبند صاف نموده بکلیتش ریزند
و این دو دارا سه اوز بکار برند و اگر اسپر گرم در شکم داشته
باشد عکس آنست که پوست بر پشت خشک و مویها راست
و کردن بد بود اماله و علف بسیار خورد اما فایده ظاهر نشود **علل**
آنکه یکرطل خرما و کمی قاشق صبر در شراب خوشبند صاف
نموده نیم رطل روغن اضا و نموده بکلیتش ریزند و یکرطل حلیه
و نیم رطل سپندان با جو یا کنجدی که در شراب خوشبند باشد
سه روز بدهند **علل** و **یکرطل** مویز سیاه را در آن برین
آوند و یکرطل حلیه را با آب گرم شسته خشک کنند و زیره گرمانی
و بادام کشتی خشک و ناکوآه و خردل سیاه از هر یک نیم قاشق
مجموعه را کوشه با دو رطل آرد جو خمیر کرده بخوردش دهند و در وقت
تشنگی آبی که کله کوه سفند در آن نجسته باشد و محر شده هر دو کوزه
بکلیتش ریزند و اگر از انواع بسیار یا حرارت مزاج ضعیف باشد
آرد جو و ریونجینی با دو ق تاز و بیامیزند و در آن حقه کنند و قدر

کافور در کلاب حل کرده بدانش زنند سه روز پایی هر روز یکمقال
 ریونند در آب داخل و بکلوی اسب ریختن تکسین حرارت میکنند
 اما اگر ریونند زیاده این با سبب میتوان داد و اسب که گره با سپر با
 اصلا نباید داد که اقلج میشود و این از غرایب میل طی است و اگر
 سردی هوا باعث ناتوانی شده باشد در جای گرم بنزند و یکروز
 روز غسل نیم گرم و آب از نایه بگفتش زنند و جوهر شسته دهند
 یا علف بنز **علاج دیگر آنکه** یک گسته اسفنج را در روغن زیتون ^{بنزند}
 و صاف نموده بگفتش زنند و حریق سفید و نوشادر از هر یک دو ^{مقال}
 یا چمچقال شکر سفید معجون کرده هفت حصه کند و هر روز قهقه بخوردش
 و هفت و اگر باعث ضعف بودن دندان زیاده یا بلندی از بعضی
 دندانها باشد که بدان سبب علف وجود خوب بخواند و هضم ^{شده}
 از معده گذرد و علاحش است که دندانها را بشکند و بعد از کشیدن
 روغن گرم بماند و چند روز از آب سرد احتراز فرماید و اگر آسی
 علق آلوده ببول که به خوردن باشد بخورد میشود مخصوص وقتی که آن

که به بار یا بعضی از حشرات خورده باشد علامتش آنست که زبان زرد

دوست و پایش مضطرب میگردد و در فشار می افتد **علاج آنکه**

در رک شقیقه را بکشایند خون مایل برزدنی ظاهر میشود آن مقدار

بگیرند که رنگ خون سرخ شود و تر باق اربع نیم مشقال در سرکه حل کرده

جلقش بریزند و اگر آن رک ظاهر نباشد سراسپ را بریزد آورده بپوش

بندند که باعث ظهور آن رکها میگردد و دیگر امراض ماطنی در ظاهر

علامات دارد و هر یک در موضع خود مذکور خواهد شد **باب پنجم**

در معالجه او را دم و اما در دم سر چشم اکثر از خوردن خرمه

یا علف دیگر که در مزاج اسب سمیت دارد حل میشود علاجش آنست

که از در رک شقیقه یک قطر حل بگیرند و کافور را در کلاب حل کرده با آب

آوند و پنجه هلک را در شراب جوشانیده جلقش بریزند و آبی که تمهید

در آن جوشیده باشد سرد کرده بندهند و اگر درون کله در دم کرده باشد

آرد حورا با آرد سماق یا سرکه یا بار دانه ترش خمیر کرده و بعضی جویند

و اگر در دم دوش و پشت که از کثرت سواری یا هوای سرد در دست

عرق حاصل شود و محل اشترانت که اول تک در سایه دانه را گرفته
 باروغن مالند و بار چرخیک بنیر در باروغن آلوده را یک شبانه
 روز بر آن موضع بندند و اگر بر طرف نشود حلیت و لبان و آ
 و هر یکی را گرفته با سریش مرهم ساخته مکرر بندند و در وقت
 بستن و کندن باب گرم نرم گردانند تا وقتی که درم زایل شود
 یا کفش بدیس هر چه کی که داشته باشد بیشتر دوزخ کار نموده بسیار
 و همان مرهم را بر بالای زخم ریخته تا وقتی که حرکت تمام شود
 و اگر بعضی آن مرهم قطران و ضمیر صلابه کرده باروغن مالند یا
 خاکستر در با بول الاغ مخموج کرده مالند نیز نافع است و اگر در
 دست مریض بعد از لیموی درم کند بشکافند و هر حرکت و خوبی
 که داشته باشد بیشتر نذ و مک را با برک کل حطی گرفته آن زخم را
 پر کنند و دروش اشکل و ابره دراع کنند و اما درم خصیه علاجش
 آنست که در میان آبی عیسی رود و بیلابر آوند و زیره و باقلای
 را گرفته با مویز دانه پرودن کرده غسل و روغن زیت جوشانیند

مکرر بمانند و در دروم ذکر پر مرغار در زعن زیت جوشانیده مکرر بمانند
ذات استقامت علائقش آنت که نسک و سایر اعضا آما س کند و چون انگشت
بر آن آما س که آشته زار کند فرورد **عسل** **که در آب**
که هم بنزند و جلای منقد و پوست نازند چنانکه سر پا عرق کند پس زیر
ناف معده در دو انگشت سوراخ باید کرد و بعد از آن که فستق کجایش
داشته باشد تا از دانی که زیر پوست جمع شده پرورن آید و بعد از آن
حرکت بسیار فرمایند که تخته ماده دفع شود و آنجا نقطه سفید بر روی
زخم بمانند و در آن ایام بعضی غلف برک رب و برک کلفس
بدهند و اگر بایست نشود و نخورد در آب جوشانیده بعضی جود
همان آب را سرد کرده در وقت تشنگی مکرر از عادت بدهند
و اما درم دانو علائقش آنت که دانه و خرما کوفته بر آن موضع بنهند
و اگر درم بسیار سخت باشد مداری حلیه نیز داخل کنند و بعد از
سه روز که درم نرم شده باشد بیشتر شکافه هر حرکت خوبی
که داشته باشد پیشترند و اگر باین دارو نرم نشود پیاز ترس

در کوفته بپزند و اگر هیچ وسیله نرم نگردد و دماغ نکند
 در اگر محل رستن موی بالای سم ورم کند و چیزی مانند آب
 بیرون آید و این اکثر در اسبابی که در ریه‌های نمناک
 چرات و غلف میگردند بهم میرسد علاجش آنست
 که بزاج و مار نور اکوفته در قطران بسیار میزند و بر تمام سم
 مالند و حکایت باز در مثل سفره بر شمشیرند و اگر عضوی
 در اعضا بسبب کزیدن مار یا سایر حشرات ورم کند
 در اکوفته با سرکه با آب لیمو مالند و روغن بدمال
 میزند و بیکرطل خون بگیرند پس اگر آن ورم در حواس
 در باشد رکهای شقیقه و اگر در موضع دیگر باشد رک
 که در آن حوالیست بکشایند و سیر و سرکه و خاک این
 و نیزه بر تمام بدن مالند و اگر در اعضای ارب گراهی بهم رسد
 چون مژه سخت و این اکثر در پس دست می باشد علاجش آنست
 که مکرر دست مالند و با نذازه آن قدری سرب پین کرده بر آنجا

به بندند تا نرم شود و اگر با اینها معاویه نشود و حصیه بیازد بر کس
و بکنجه کومان شتر بگویند و مرهم سازند پس حلقه از آهن که در آن
مهره را بگیرد بندند تا وقتی که نرم شود و آنگاه شکافته پیچشند
و بکنک پر کنند **باب هشتم در معالجه جراحت**

اما زخم سرد و شاکر قابل علاج نیست و اگر بسی تمام علاج کنند
باندک سواری عود میکند و طریق معالجه آنست که پانچین زخم را
ز شتر زنند که ماده مویس با نظرف کنند و مرهم را بالای
زخم نهند و اگر کهنه شده باشد چند جا اداع کنند چنانکه
تمام زخم را فرو گیرد و دارد مائی که گوشت زیر آید استعمال
کنند و اما سایر زخمها اگر گوشت اطرافش فاسد شده باشد
برک یونجه خشک و زنگار را اصلاح کرده ببار و عن مرهم سازند
و بر زخم گذازند یک شبانه روز که گوشت مرده را از آن مسکند
و اگر سرکین اسب را خشک کرده سوزانند و ببار و عن بمحش
بر زخم به بندند نفع دارد اگر این را میل نشود تخم کزبرک

و متونینده دانه را کوفته به بندند **عسل** دیگر خوب پدیدتر
 و پوست خرزهره را بنورزند و خاکستر آنرا با آب مکنک
 بر زخم مالند اما از نصف روز بیشتر نکند زاند که استخوان را
 نیز میخورد و اگر کرم در زخم به بر سیده باشد اول با آب کزنا
 بشویند بعد از آن آب گندک آب مدیده و زاج اصلایه کرده بشویند
 و چون کرم و گوشت فاسد در اطراف زخم نماید و غرض
 زستن گوشت تازه و از ازاله زخم باشد پوست بلبل
 پوست انار شیرین و شب میانی و کندر مجموع را کوفته با سفید
 تخم بیا میزند و یکت با نه روز بر آن موضع بندند بعد از آن
 کوفته بنمک آب کرم بشویند و با دانه و روغن نشیرخت
 چرب کنند و چون زخم منحل گشت قیر و موم و کندر را در آن
 کهنه چینه بدستور هم بگذارند و اما جراحی که از کزیدن سیاه
 حاصل شود بهترین علاجها است که هر روز چند مرتبه با آب
 سرد بشویند و حلیت و روغن زیت حوشانیده مالند

و در خصوص زخم پلنگ شکم صندل را بشکافند و بر آن زخم مالند
و بنندند و اگر بسبب افتادن از جایی یا صدمه عضوی زخم شده
باشد سبک متفطیس را آب بیایند و مکرر آن موضع مالند
و باد نین چرب کنند و در زخم تیره شمشیر گرم سرخی که در زمین می باشد
خشک کرده صلایه کنند و بر آن موضع بپاشند و زراوند را
صلایه کرده با عسل بیایند و مالند و هر گونه زخمی را از آب و هوای
سرد و بوی خوش برهیزر باید فرمود و دو چوب کن با پوست
خشکاش یا سرکن بد باغ و عهوه زخم دار باید رسانید و اگر سگانی
یا سگمانی در میان گوشت مانده باشد پینه را با آب گاو ترسانند
مکرر آن موضع که اندک و درین زخم را با پینه چرب کنند
و بعد از بیرون آوردن جای او را به زرده تخم مرغ و مگس پر کنند
و در ضرب آلات حدیدی متفطیس کمال تاثیر دارد و هر زخمی که بواسطه
القیام موضعش موبر نیاید و تراشه نیم طلسم سیاه را بسوزانند
و صلایه کرده با روغن زیت بر آن موضع مالند و اگر جایی از بدن

اسب سیب طاهری زخم شود و خون آید ماست کاورا با حنا
 و خطمی آمیخته بماند اما این کوفت را هر چند علاج میکند بهتر است
 از پنجه که باعث احتیاط فاسد و حفظ از سایر امراض است
 اما ترکیب نهم که آنرا اشقاق و ملاک گویند علاج آنت است که آن
 سخا فهار آباک و نطف پر کنند و دنب و قطران که اشته جوشان
 بریزند و روغن بادام تلخ بمانند و مکر سواری کند **عسلع**
دستیک یکد و روز خند بزند و شکر و خشکش و روغن را بهم آمیخته
 بملقش ریزند و چون شروع در جودادن کند مقادیری از عادت
 کم کرده و عوض آن کشتیه خشک اضافه نمایند و پدید را در کوبایی
 پیچیده بر ساق بندند و از آنجا قطره قطره نهم می آید باشد
 و صبر و کند و زاج و پوست انار و مغز بادام تلخ را اصلاح کرده
 با شیر **دعوت الثعلب** بر روغن آمیخته نیم گرم چند روز سیاهی برسم
 و در دکان بماند و مراد اسک را سوده باد و روغن کل مالیدن
 نیز نافع است و اگر سم از پی نعلی سوده باشد قطران و نطفه

و آبوشانیده بر میان نم آریزند و آرد کنندم را با پیله کوسهند

و آب کند ناخیم کرده سه روز بنند و در زیر پا سر کن خشت

ریزند **باب هفتم در معالجه جوشش و خارش و تکه**

اما خا زیره دانه ایست بقدر نخود یا بزرگتر که در کردن آب پیدا میشود

و اگر بزودی علاج نکند تمام بدن را از وی میکیرد و باعث املاک میشود

و این مرض از خوردن سوسمار که کوچک در میان علف حادث

میشود و علاجش آنست که آن موضع را با تیغ بسکافند و آن دانه

را بیرون آورند و زخم را به برک کنار گرفته پر کنند و اگر در زیر دم

چین دانه بهم رسد و این اکثر در اسبان سفید بهم میرسد علاج

که شکافند آن دانه را بیرون آورند و آب لیمو نمک مکرر بمالند

و اما سایر جوششها که تمام بدن را گرفته باشد علاجش آنست که بقدر

یکرطل خون بگیرند و همان خون را با لعاب حنظل سفید آمیخته بر تمام بدن

مالند و اگر حوالی تمام بدن زرد باشد نمک را با روغن کاه آمیخته

بر تمام بدن مالند و اگر در بدن آن جوشش پاکت دیده باشد

و آب زرد متعفن برپون آید ز نخل و نوشا در و نمک و قلیا
 صدایه کرده بپاشند و صبر و زرنج از می از هر یک ^{و شقیق}
 با آرد جو ^{نخچه} بخوردش دهند **عسل** و **دیگر** ۴۴ در آب سوزا
 و خستر آرزو در آب کرده بخوردش دهند و چند گرم گوگرد قاسمی
 و مثل آن نمک در یک طل روغن کنجد حل کرده بر بدن مالند
 و آب صابون و نارنج بشویند و اگر چه ششی مایل بر زدی بر ساق
 و خود کان دست و پا حاصل شود و این نیز شقاق است
 علاجه شقاق است که قدری خستر در آب گرم ریخته بآن آب دست
 و پایی اسب را بشویند و هر روز دو مرتبه همی از نخل و روغن
 زیت و موم مالند و بسر که بشویند و نکند زنده که دست و پیا
 با آب گندم و کمی شقیق ریوندر آرد و روغن که با بیخ سرد کرده باشند
 ریخته بخوردش دهند **عسل** و **دیگر** مردا اسک و انزرت
 راه گایه کرده با روغن گل سزج مالند و اگر در زیر حصیه و انهای
 حشیش ظاهر شود مایل سفیدی آن را بنهار آبوی دم ^{سسته}

و در روز بگذارند آنجا را اندر دست و جویز لویا بر روی آتش
که آشته در زیر آن بگذارند که دودش با آنها رسد و شیر و شکر
در روغن زیت با هم آمیخته بکلوئی اسب بریزند و هر قسمی است
جوشش که گوشت حوالی آن خورده شده باشد و اصل
جوشش بکوی افتاده و چون دانه‌های ریزه چتری در آن
ظاهر باشد علاجش آنست که زرنج سرخ و زرنج زرد و از هر یک
دو درم و اکبت شسته چهل درم مجموع را صلیب کرده در سرکه
تند چهار مرتبه بخیسانند چنانکه هر مرتبه بقدر دو انگشت سرکه
بر بالای دارو استاده باشد بعد از آن خشک کرده بار
دیگر صلیب کنند و هر مرتبه زخم را با سرکه تر کرده و قدری در آن
بپاشند و اگر مغز پنبه دانه را صلیب کنند و بر آنجا بپاشند
نیز مایعات که هر آسی که گرم شود علاجش آنست که خود را بسیار
میخورد و مویش میریزد، **علل آنکه** خون بگیرند و قیر و عصار
بر موضع خوارش نمایند آنقدر که زخم شود پس سیاه و آه

و نمک و ششمانزاکو قه بار و عنن زیت بماند **عسلج**
دیگر آنکه سندان و نمک و کوکوفار سی اصلایه کرده باز ^{عن}
 شیر بماند **عسلج** **دیگر آنکه** زنجار سو د ه بامغز
 کوسفند نمانند و هر یک ازین دو اما را که مالیده باشند و در
 وقت پیشتر باب صابان شویند و اگر این مرض گفته شده
 باشد بداد آتش بسوزانند و گسترش را با آب
 آمیخته در وقت تشنگی بخوروش بدهند و بدن را با آب
 صابون شویند و دو اما را استعمال کنند و اگر موی ساق است
 ریزد این نیز از **تتم شقاق** است بعد از آن مکرر
 باب صابون شسته باشد مغز ساق کا و مغز ساق
 الاغ و روغن کوهان شتر و پیه خوک را با یکدیگر بمزج کرده
 نیم گرم حذر روز بماند و اگر این دو اما یافت نشوند روغن
 بجزیره نافع است و اگر بر گرد لب چشم یا سایر اعضا
 گهتای سفید بهم رسد جفرا با پیر و آلات اندرون بخورند

چنانکه مضمحل شود پس صاف کرده بکفتر ریزند و خاک را
بکشند و با آلات اندرون در کوزه کرده هر آن کوزه را بگل
بگیرند و در تنور گرم گذارند تا بسوزد آنگاه خاکستر آنرا
بارد غنی که از بریان کردن بره چکیده باشد بمزج کنند
و بکرر بمالند و سیاه تخمه کوفته را بارود غنی زیت مالند

نیز نافع است **باب هشتم در معالجه تپه امراض**

دست و پا اما ننگیدن اگر پیش آن باشد که از فاساد
افتاده باشد یا در آشنای زفتن دست و پا پس سوراخ
فرورشته و در پیرون آوردن در کی از جای خود گردیده
باید که از ساق تا دوش و کف دست برمه جا بمالند
تا معلوم شود که کجا در میسند پس آن موضع را اول برود غنی
نیم گرم که پوست نارنج و سرکس کوسفند و سیر
در آن جوشیده باشد صحت کنند و اگر آن زهر
نشود زفت و موم را که حشه با کرابی بر آن موضع

بندند و چند روز بگذرانند و اگر با پهنای ایل نشود شکل
 شبکه داغ کنند و اگر ماده لعصب حوالی خوردگان
 ریخته و آن موضع ورم کرده باشد و این اکثر از رنج و
 تعب بسیار حاصل شود علائمش آنت که نمک
 در آب حل کرده چند روز سیاهی مایلند و بعد از آن
 تراشیده چرم را با سریش خمیر کرده یکدور و زدند
 به بندند و بعد از آن با آب گرم کرده بکشانند و اگر
 باز ورم باقی باشد آنچه خشک را در سرکه خیس
 چند روز دیگر ببنند و اگر مایلند پیریز را ایل نشود
 یکی که بظرف پیرون خوردگان است بکشانند
 چنانکه بیشتر از رگ نکند و پی را اصابع بکشانند
 است را آهسته آهسته حرکت فرمائید تا هر ماده
 که در آنجا جمع شده دفع شود و بعد از آن چند عدد
 سنگ را در قطران دروغن جوشانیده بر کرباسی اندود

سه روز بر آن موضع بندهد و هر روز باب سرد بشویند
و اگر ماده باین طریق دفع نشود آهمن پاره را گرم کرده
باندرون زخم فرستد که بسبب حرارت جرب زوط
کند و در آن ایام نکند اند که دست و پا را بادندان بخارد
یا بجای می بالد که باعث زیادتی جراثیم شود **علل آنکه**
همان موضع را داغ باید کرد چنانکه بعصب نرسد و پوست
نترسد و طریق داغ کردن آنست که اول قدری قطران
بمان پس آلت داغ را بر بالای قطران گذارند آنقدر زمان
که قطران در جوشن باشد بعد از آن پیه خوک و روغن را
با کمک آتخته روز بروی داغ بندند و هر روز باب
سرد بشویند چون اکثر اوقات این داغ را بشکل پنجه
قاز داغ میکنند ازین جهت ترکان قازی داغ میگویند
و اگر این کوفت را در اوایل علاج نکنند آن ماده را در
روز سخت میشو و تا آن زمان که شپشه با ششان گردد

و اسب را بلند نکند علاجش آنست که آن موضع را بشکافند
 چنانکه آزاری بعصب نرسد و آن ماده را از میان عصب
 و استخوان خوردگان بیرون آورند و آن شکاف را ^{نیمکت}
 پر کرده که با سبی سخت به بندند و هر کسی که سینه را ^{بش}
 را در اع کرده باشند ازین گوشت ایمن میپاشند ازین
 جوده که در اینختن ماده بسبب ذراع مسدود شده و اگر
 دست و پای اسب از ایستادن بسیار در هم کرده
 باشد از پاشنه پایینی عصب خوردگان خون بگیرند و
 سبوس را با شیر جوشانند و بستن نافع است و اگر
 باعث لکین اسب حرکت عرق النساء باشد و آن
 رکیت در اندرون ران که در سببان لاغرها می شود
 و چون فرجه شوند آنراک مخفی میگرد و در موضعش چون
 شکافی میان دو گوشت بهم پیوسته باشد منبسط
 علاجش آنست که هرگاه دست بر آن رک گذارند

پیتاب میشود **عسله اکمه** دو جای را از آنکه مجامدی آن
رک باشد و مابین بقدر دو انگشت بود و اع کنند
و از آن دو موضع خون بگیرند بقدر یکریطل آنجا با کرباسی
محکم ببندند تا خون بایستد و اگر سُم آب آورده
باشد عملش آنست که از درد برین بتواند گذشت
و چون دست بر آنجا گذارند گرمی محسوس میشود و این
اکثر است در جای نمناک حاصل میشود و عملش
آنست که نعل را بایستند و سر که تند بریزند و برین
تا وقتی که چرک آید پس سیر را گرفته با سبوس
را در دو جا باروغن بچشانند و با کرباسی سه چهار مرتبه
بر اصل سُم بندند و در نخستین نیز کمال منفعت دارد
باب نهم در معالجات متفلسفه اگر در بدن
شپش بهم رسد شب بمانی که اسوده باروغن زرد
ایستاده بماند و در آفتاب گرم بدارند آنقدر زمان

که عرق کند آنگاه بآب گرم بشویند و اگر بعضی از تارهای
 موی دم کوتاه و کند شود و چون بکشند پیش
 سفید یا شد علائش آنت که بعد از کشیدن صبر
 و زهره گا و ابار و عن زیت آمیخته بر موضعش بمالند
 و اگر سُم اسب کوچک باشد و خواهند بزرگ شود
 لعاب ریشه خطمی را جوشانیده بمالند و سیر را کوفته
 با پیله کدوخته بکینش با زوز بپزند و بیکهفته بر روز
 و قطران گرم بمالند و بزدوی سیر کین خشک داشته
 حرکت نفرمایند و اگر در اسب از موضع خود بیرون
 آمده او کخته باشد با نمک و سرکه مکرر بشویند و روغن
 کاهو بمالند و اگر مادیانی آبتن نشود انگشت مابزدون
 فرجش کرده ملاحظه نمایند اگر دو گوشت پاره
 بزد و طرف راست و چپ بوده باشد آنها را بر بزد
 آنگاه دست چپ کرده با بزدون بر بزد چاکمه تا با چپان

برسد و هر کس قتی که آنجا بوده باشد بیرون آوردند کمر را تب
بر این موضع ریزند و آن اندرون را بشویند تا وقتی که مسج
کس قتی باقی نماند پس کیسه کوچکی را بر گوشه آن رشته
دراز می نصب نمایند و آن کیسه را پر از پشم کنند و باید
که آن کیسه آنقدر ارباب باشد که بعد از آن شستن پشم بقدر لمبوی
شود و آنجا یک پوچ است و یکجوا کافور و یکدایمک زعفران و
دند فلعل را اصلاح کرده پنج مثقال عسل و ده مثقال کلاب
مخروف کسند و آن کیسه را در آن شربت بخینند چنانکه هر
قدر ممکن باشد ضرب نمایند پس در میان بچه و آن بگذرد
و سر رشته در بیرون بروم اسب یا جامی دیگر محکم ببندند
که با بیرون کشیده نشود و بعد از آنکه کیسه از سر شربت تا
صبح یا از صبح تا شام در آنجا بوده باشد اسب را
را حاضر ساخته آنجا سر رشته را بدست گیرند و آنرا
کیسه را بقوت و سرعت بیرون آورند و همان عست

نجا کشند

اسب نر را بکشند که این عمل باعث آن میشود که فرج ما و بیان
 حرارت خشکی ببرد و لطف را بر عینت جرب نماید و صوت
 بندند و باید که آن رشته بعد از محکم باشد که در کشیدن
 کنجیخته نشود و اگر اسب نر است صوت غالب باشد
 و بدین سبب سرگشی و حرکات و آرزوهای ناخوش
 عیس و سدای سبز را در آب جوشانیده صاف
 بخورد و وجود کافور را اضافه نمایند و باشکر بقوام آورد
 با آب گرم حل کنند و به حلقش ریزند و از جمله ادویه که
 قطع سهوت بامیکنند شاه دانه و کشنیز و برک
 نی و سرکه و انار ترش و شبت و زیره و شویب
 و خرفه هر یک را بطریقی که مناسب باشد بدهند
 و اگر با بنها زایل نشود و حسی کنند و بهترین طریقی
 که دلت که بر رین نرم خامانده دست و پا
 را محکم ببندند و سر برضیه را بدست گرفته پوست

پرویش را بسکافند بقیع و میضه را بیرون آورند
و بعد از آن که هر دو را بیرون آورده باشد آن موضع
را بتمک پر کنند و آنست که هر سه بی آنکه کسی سوار
حرکت فرمایند و بعد از دو سه ساعت که بسته باشند
باز بهمان طریق حرکت دهند روز دیگر که خون زخم
ایستاده باشد بمرهم علاج کنند و دو سه روز
از آب پرهیز کنند و اگر تشنگی زیاده شود کمتر از
عادت بدهند و چون زخم به شود سواری کوچک
سبک بنشینند تا استکی برانند و بهترین اوقات
ایام اعتدال هموست و درین باب کمال احتیاط

نمانند **خاتم در بیان مجلی از اسبان پادشاهی**
و توکر تعویذات قبل ازین در مقدمه تقرب کفیل
زاد الراکب و تفصیل آن مراتب رقم زده کلک
میان شده و پیشینیان که درین فن تا بسفرما

نموده اند در شرح تاج زاد الراجب و شب محقق
 آن کیفیت خامه را بر سود و وانده که تا کون سخنها
 نکاشته اند همانا زده از منته سابقه که عالم منور
 مع سوری مکرر شده بود و اگر بر سبیل بدزت در قبله
 از قیامیل عرب یکه کسی یافت می شده هر طرف
 از اوصاف و شمایش دستا نهانی پرده حشر
 آید و بس که بی پروایی امانت در این روایت
 کونه اختلاف بر چهره آن سخنان میکشیده اند
 المنة لله تعالى و تقدیس امروز است یکها بدرج علیا
 رسیده و همهمتا اوجی بلند گرفته عقول و او نام آ
 ستایش این قسم امور است آرزو خیل اسبان
 حضرت سلیمان دا علی نبیا علیه السلام مکرر می شنوده
 اند که بعد از قنوت نماز موازی یکصد راس بود امروز
 در جمیع اسبان پادشاهی بعد از آنکه عشرات الوف

ومات الوف بخرج رفته باشد هنوز بقایای آن در
اطراف عالم منتشر است مادی بسیار پروی بیشتر در آن
لازم شد که ایامیهای سرکار خاصه شریفه که هر یک چون
مرغ نامه نسب نامه خویش را تا زاد الراک
بر بال پرواز دارد مجلی بکنند کجرا آید از آنجمله مادیان
کامل و غیره که در محل مناسب از ممالک محدود
بعضی ایلی چنان و سرکردگی امیر اخوزان صحرا
مقرر است موافق نسخه عرض بویست میل از قرار شسته
کتاب و تصدیق مستوفی از باب التحویل و بلعوا
وضع آنچه بانعام داده شده بیست نه هزار و هفتاد
هفتاد و دیگر اس و آنچه از ابتداء بویست میل تا آنها
بسی میل بوقوف امیر اخوزباشی جلو و سرکردگان
هر طایفه از غر کر بقور چنان و علما مان و تصدیان
و ایشیک آفتسیان و یسا و لان تو شچیان

و عدد توپاقت و در باب قلم و سایر عیال که منصوره و ملازمان آن
 و آقایان و اطباء و منجانب و مشغرا و ندمان و در باب طرب سپرد
 شده موافق تصدیق و فتره نورسیت و بکیر از مشتق و نوادست
 اس و آنچه بالعقل که ایام احانت است و احتمال سفر و حرکتی کرد
 خاطر همنی کرد و در صبطیل خاصه حاضر است از فرورد نوشته
شرف صبطیل تاریخ شهر رجب المحرم سنه اجمری مطابق سال
کیمت و مصت و یک شاه صفوی موافق شای قوی میل ترک و در
 پانصد و پنجاه و هشت اس و آنچه چه چای پان و مسه فان در کل
 طول و عرض ممالک محروسه ده بد و منزل بمنزل همیاد اما داده
 و قیمت و سراج آنها را تحویل و زراد اعمال محل داده میشود و چون
 نسیه منقح اذان بد فر خانه اما یون نیکرند و هر چه در محل باشد
 هر تحت حساب عامل آن محل در دو قاتر منقود و مشخص میشود و لهذا از بان
 خامه از شماره آن عاقر است و همچنین نتایج که بعد از عرض هم رسیده
 تا حال که سال چهارم است و محتمل که از اصل شیر شده باشد چون

بنویسند آن بد فرخان رسیده هر چه در آن باب نوشته شود
از پنجه که اساس آن بر تخمین است خالی از زیاد کم مناسب
حاضر است نخواهد بود و همچنین آنچه در سنوات دیگر سپرد
ملازمان مضموم شده چون پیش از حوصله و هم در خیال است
قلم از تحریر آن بجز و قصور اعتراف مینماید و چون شرح بعضی
بخدی نژاد آن مذکور شد مناسب است که آیات
و تعقیبات و ادعیه حفظ منقولست از ارباب عصمت

و طهارت صلوات الله علیه بر منم که روش و تا هم آنها از اصابت
عین الحال حفظ باشند و هم این رساله شریفه مسعود الخیر و محمود العالی
با انجام رسد لیکن بعضی از آنها که بجهت مطلق حفظ و آروستند و این
در اهمیت است مناسب است در کتب مبسوطه ادعیه تفصیل مذکور شد
و آنچه در باره مخصوص است و سوا از منقولست در این مقام مذکور شود
و از آنجمله شرح جلیل القدر ابوالقاسم علی بن طاووس علوی کتاب
امان الاخطار نقل کرده که بجهت ارجح بلیات این دعا از نویسد و بر

رُونَ بِنْدَرٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَعُوذُ وَأَعِيذُ
 دَابَّتُهُ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ الْمَعْرُوفُ بِكَذَا
 وَكَذَا وَسَائِرُ دَوَابَّتِهِ مِنَ الْخَيْلِ مِنْ أَوْهَمِهَا
 وَأَشَقِّهَا وَكَيْتَمِهَا وَأَغْرَهَا وَمَجَلِّهَا وَ
 حَصَّتَمَا وَجُورِهَا مِنَ الْمُنْشَرِّ وَالرَّهْسِ
 وَالرَّعْسِ وَالرَّعَصِ وَالرَّهْضَةِ وَالرَّصْنَةِ
 وَخَيْفَتَانِ وَالْقَوَادِ وَرَعْدَةٌ وَغَدَاةُ الصَّقَا^ق
 وَالرَّجَسِ وَبَلْعُ الرَّيْشِ وَبَلْعُ الْكُنْشَرِ وَالْحَدَا^ن
 وَوَجَعُ الْجَوْفِ وَالرَّبْوُ فِي الرَّيْسِ وَمِنَ الظَّرِ^{قَةِ}
 وَالصَّدَقِ وَالْعِشَارِ وَالْحَمْرِ فِي الْأَمَاقِ وَمِنَ
 الْحَمْرِ وَالْيَسْرِ وَسَائِرِ الْأَعْلَالِ فِي الْبِهَائِمِ دَفَّتِ
 عَيُونُ السَّوْرِ عَمَّا فِي ظَائِرِ جَنْبِهَا وَبَشَرُهَا وَجَسْبُهَا
 وَدَمِيمُهَا وَمَجَلُّهَا وَعَظْمُهَا وَجِلْدُهَا وَجَوْفُهَا وَعَرْقُهَا
 وَعَصَبُهَا وَشَعْرُهَا وَبَرِّهَا وَبَطْنُهَا وَظَهْرُهَا وَظَاهِرُهَا

وباطنها بالاحاطة الكبرى وباسماء الله الحسنى
وبكلمات العظمى من الامتناع من الاكل والشرب
والنقص والالتواء والضربان ومن جرح
بالحديد وخر ما بشوك وحرق بالنار ويغلب
من وقع نضال التمام واسته الرياح ولمن ^{هر} الفوا
واللوداع ومن صرته موهنه دو محطمة ^{سقطه}
سبعة وعشرون معجزة ووقعه موله اعين
وراكبه بما استعاد به جبريل وبما عوذ به
النبي صم البراق وبما عوذ به فرسه السحاب
وبما عوذ به علي فرسه لزار وبما عوذ به
شمعون الصفا فرسه الطماح وبما عوذ به
موسى الكليم فرسه الذي عبره في اشره
البحر عوذت هذه الدابة وصاحبها و
موضعها ومرعاها وساير ما لها الكراع

والرابع من الهامته والسامته والعين
 اللامته ومن ساير السباع والحوام من كل
 اذيتة والبليته من الثمور والدهور والردوه
 الغرق والحرق والونا ومدارك الشفا بال عقد العظمه
 والاسماء الاوليّه العليه من عين الجن والانس
 اجمعين بسم الله رب العالمين بسم الله عالم السر
 واخفي بسم الله الاعلى وباسماء الله الكبرى فهو
 سرادق علم الله وفي حجة ملكوت الله الذي يحيى
 به الاموات ويمبارفعت السموات وباسماء الله
 التي اصادت بها الشمس وارتفع به العرش من ساير
 ما ذكرت وما لم اذكر وما علمت وما لم اعلم ودفعة
 عنها ساير العيون الناظرة العاديتة والخواطر
 الخاطرة والصدور الواغرة بلا حول ولا قوة الا
 بالله العلى العظيم دعاء ويكره ان يكتب نذكر بايد نوشت به

اسلام ای قبه تو قبله ارباب دین

اسلام ای جنت و فردوس باصفا و جلالی

اسلام که در آن سب اللہ احد

نسخه کفوف و اسرار کتب
مغفوره با بدید روز عید
مسئله

نوم سوع بند بیل عود بند از اسرار مصطفی

همسایه کای و کسک نامیک تیره کرنا دار کسک

مفضل دار فضل ز کجیل قرنفل انار دهنه جوز فاعله کافور

دشمن ورنه نیت سفید با قند سفید شش را بلند ما ابله کسک

اسلام ای قبه تو قبله ارباب دین اسلام ای جنت و فردوس

استلام ای قبه تو قبله ارباب دین
استلام ای اشانت کعبه اهل یقین
استلام ای جننت فردوس امهار خدای
استلام ای کار ساز فاد خلوه خال دین
استلام ای حمت للعالمین را این عم
استلام ای تو برادر رحمت للعالمین
استلام ای اولین و آخرین را مقتدر
استلام ای پیشوا طیبین طاهرین
استلام ای بار سالت نصیب تو امان
استلام ای در سالت همدست روح الامین
استلام ای یازده معصوم چو د پدیر
استلام ای اهل بیت مصطفی را اولین
استلام ای مؤمنان را عوده الوثقی درت
استلام ای در منانت حبت نوحیل المبین

اسلام ای و می منزل زینامت مستیان
 اسلام ای در تونار کشته بابت میشن
 اسلام ای خسرو سیاره کان اسمان
 اسلام ای پادشاه پادشاهان زمین
 اسلام پادشاه مشرق مغرب امیرالمومنین
 شاه طحی خسرو و شریب امیرالمومنین
 ای که در کاشن پناه پادشاهان آمده
 هر که گردیده که ایشان پادشاهان آمده
 بهر یک سبطش که هر دو نور چشم مصطفی
 جز نبیل از اسمان کهواره جنیان آمده
 عکس خورشیده از دل درتا رخس ظاهر شود
 چرخ از خورشید و آینه کردون آمده
 هر که جانبد و طبع دارم زنگه من بنده که کارم

م م م م م
 م م م م م
 م م م م م
 م م م م م

احدا که سازنده از از ^{نارود} محمدی با این ز
 ای عطای از بهترین انجام ^{وین} شایسته ترین آغاز
 آفریننده زمین و زمان ^{که} آمده نشیب و فراز
 دل و جان بلا جرم و طمع ^{النس} و جان را بجز آن نیاز
 عالمی بر خیمه خلق جهان ^{واقف} از تیر و پیر سر در دراز
 دامن جنت نماند و میگوید ^{طوطو} خاطر سخن پرواز

گای ز اسرارنده کان آگاه
 وحده لا اله الا الله

از صنایع آفریده عالم را ^{داره} توفیق عشق عظم را
 ای عجایب کرده در قدرت تو ^{بجهل} روز خاک را آدم را
 هم حکمت ز عطف آدم ^{آفریده} شرح دریم را
 امر از سخت قبل ثقلان ^{ووم} بعبه نعظم را
 هم فراد استراده عدت ^{تا} بگویند جمله عالم را

70

کامی ز اسرارندگان آگاه وحده لا اله الا الله

ما بنودیم و ذرات ما که تو بود	ای صفات تو جاوران خود
هر چه ظاهر شد از علم تو	غیر تو کلمه من علیها قان
این گیتی از عبادت تو	قدرت ساخت آسمان
طعم از کاسه سیرت	میخورد پیشه به تقدیرت
هر که را نیست عاقبت	بیزیت یک لحظه خالی از این کرم
قوم فرعون با بد مود	کرده در قعر نخل قدر تو غرق

کی ز اسرارنگان آگاه

وحده لا اله الا الله

در همه عیبها تو دانای	بهد عیبها تو دانای
بری از دولت من فرمانی	خالی از نفی و نقص بعضا
ظاهر و قادر و قوی قدم	دایم و قائم و توانای
هم نهایی و هم هویدایی	تا هزی که ربه غایبی از چشم

نه کسی را می چون چرا گریه کنی و گریه بنشایی
بیده را ارگنه بده میدار چون که دار کل آتشبایی
از سر صدق میکند تکرار هر که دارد زبان گویایی

کای ز اسرار بنده کان آگاه

وحده لا اله الا الله

احد سامع مناجات صد امانت

احد سامع مناجات صد امانت

بعطا معطیات وضع بفرم و اهدای عطیاتی

در انابت معنی و برای در اجابت محبت عوائق

حاجت بند ضعیف را چون تو دانی کل حاجات

افریدی از عالم و آدم خالق الراض و السمرانی

شد مناجات جمله تکلان چون بحق سامع مناجات

کای ز اسرار بنده کان آگاه

وحده لا اله الا الله

تاریخ و تاریخ عظیم کمال حسن کمال سعادت و کمال سعادت

ساز بوم آینه سیم از نظر سیم از نظر سیم از نظر سیم

جانب تمام کائنات شد و عالمی حرکت یک در خارج از هر کس

لوه و در هر عالمی از هر کس از هر کس از هر کس از هر کس

شرح سووره کریمه اذا وقعت الواقیه چون ریشانی بجالی کسی
راه یافته باشد و از کید اعدا نیشناک باشد و از تکستی
رزق و کفاف معیشت اندوه گشت از حضرت سید کابلیت
صلی الله علیه و آله نقلت که چهل شب بعد از نماز خفتن در مقام
خای چنانکه در میان خواندن سووره بید و هم سخن در نای
نکنند یا غیره و قطع خواندن سووره غایب تا هفتاد و چهار ضم سووره
بخوانند و در مدامت چهل روز قطع نشود چنانکه همی فصل
نماند حق

قسم
مشکله
تذکره
بخیر کمالی

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطيبين الطاهرين
الذين هم امة مبعوثين
من قبلنا
والله اعلم
بما نزلنا
في الكتاب
والله اعلم
بما نزلنا
في الكتاب
والله اعلم
بما نزلنا
في الكتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمنين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمنين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمنين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمنين

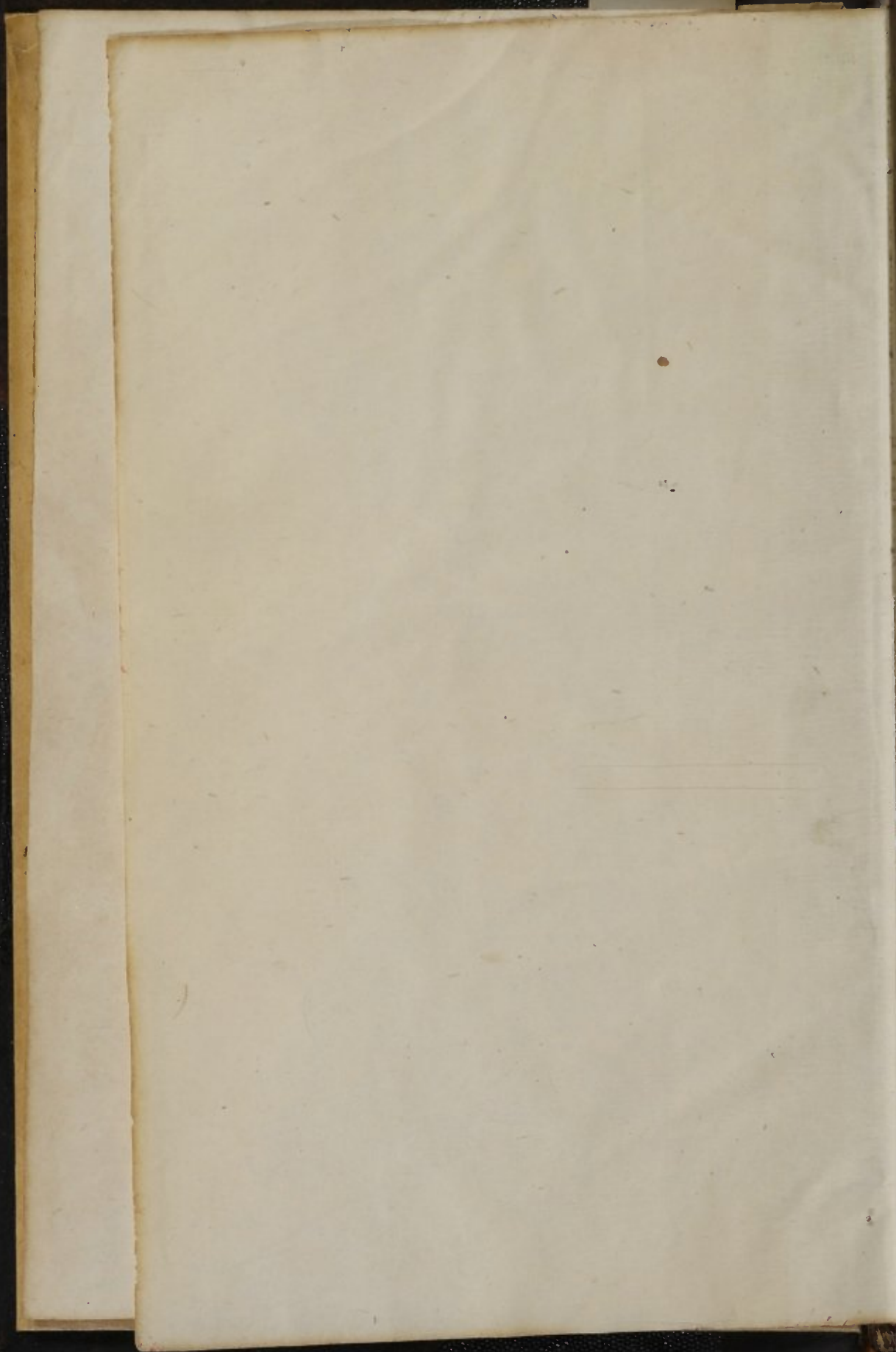
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمنين

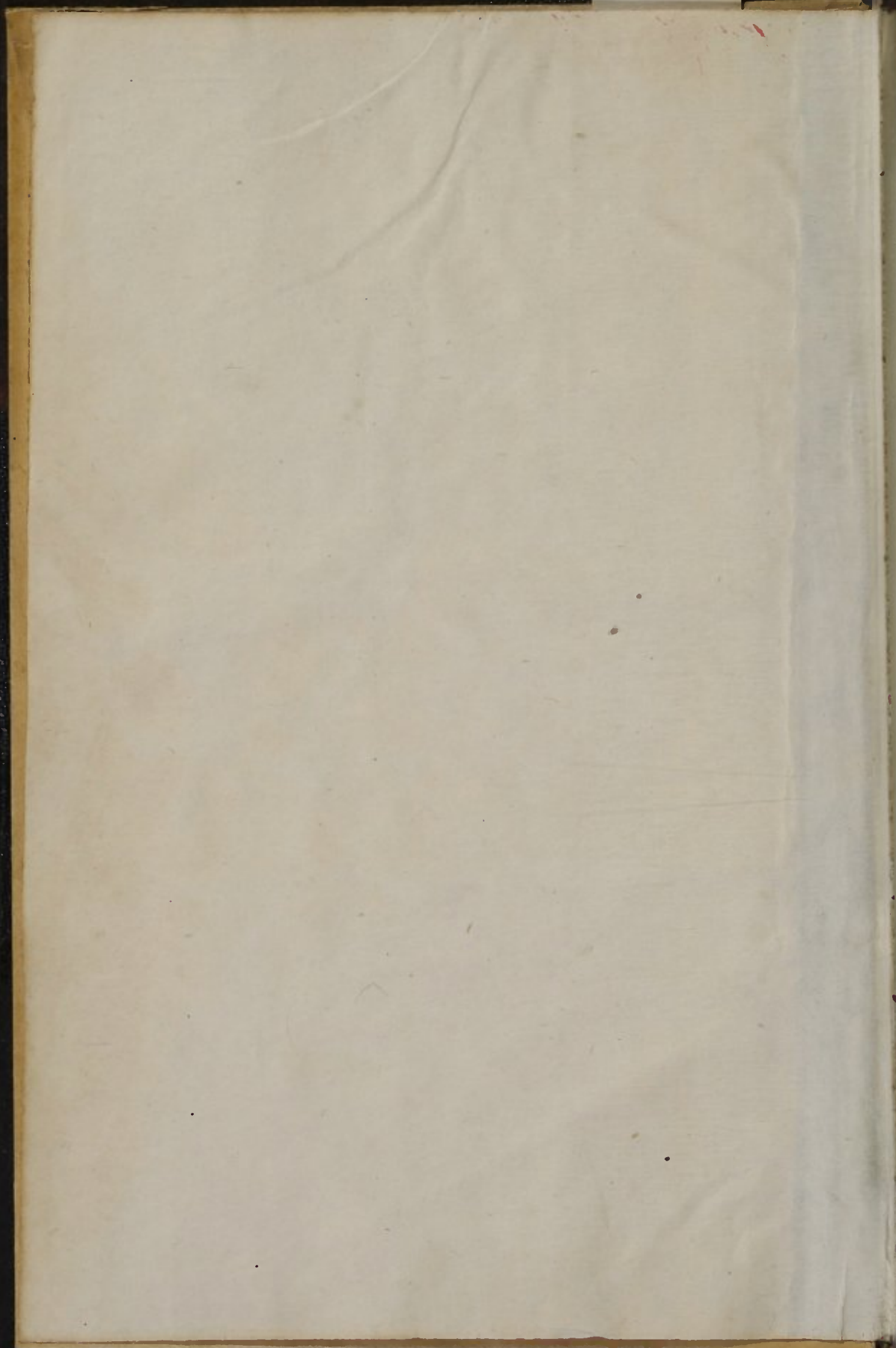
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمنين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمنين









Library

DR. CASER WOOD
CLUB,
COURT
ISLAND

O.

434

AK.

REC'D. Oct. 10, 1927

AGENT

INVOICE DATE

FUND

NOTIFY

SEND TO

PRESENTED C.C. Wood

EXCHANGE

BINDING

MATERIAL

BINDER

INVOICE DATE

COST

McGILL UNIVERSITY LIBRARY

ROUTINE SLIP

ANNOTATED. W.

